

رگن اول

- فصل -

[در آداب محاسن]

محاسن که دراز شود روا باشد که مقدار يك قبضه بگذارد، و دیگر ببرد تا از حد بیرون نشود، این عمر و جماعتی از تابعیان^(۱) چنین کرده‌اند - رضوان الله علیهم اجمعین و گروهی گفته‌اند که فرا باید گذاشت.

و بدانکه در محاسن ده چیز کراهیت است.

اول - خضاب سیاه کردن که در خبرست که این خضاب اهل دوزخ است و خضاب کافرانست، اول کسی که این کرده‌است فرعون است. و این عباس روایت میکند که: رسول - صلی الله علیه و سلم - گمت که در آخر الزمان قومی باشند که بسیاهی خضاب کنند و ایشان بوی بهشت نیاید. و در خبرست که: بدترین پیران آن‌اند که خویشتن را بچواتان مانند کنند و بهترین جوانان آن‌اند که خویشتن را پیران مانند کنند: و سبب این نهی آنست که این تلبیسی^(۲) است بغرض فاسد.

دوم - خضاب سرخی و زردی است، و این اگر غازیان^(۳) کنند تا کفار بریشان دلیر نشوند، و بچشم ضعف و پیری بدیشان تنگ‌رند، این سنت است، و بدین غرض بعضی از علما نیز خضاب سیاهی کرده‌اند؛ اما اگر این غرض نبود هم تلبیس باشد: روا نبود؛

سوم - سپید کردن محاسن بگوگرد، تا پندارند که پیر شده است و حرمت وی بیش دارند، و این از حماقت بود که: حرمت بعلم و عقل باشد، و پیری و جوانی نبود. و انس - رضی الله عنه - می‌گوید که: رسول - صلی الله علیه و سلم فرمان یافت^(۴) و در همه موی وی بیست موی سپید نبود؛

چهارم - آنکه موی سپید را از محاسن ببرد و از پیری تنگ دارد، و این چنانستی که از نوری که خدای تعالی ورا داده است تنگ میدارد: و این از جهل باشد.

پنجم - کندن موی بحکم هوس و سودا تا بابتدای جوانی بصورت بی‌ریشان نماید،

(۱) کسانی که با اصحاب و یاران پیغمبر هم‌زمان بوده‌اند. (۲) اشتباه کاری
(۳) مردان جنگ. (۴) وفات کرد.

عبادات

و این از جهل باشد، که خدایرا - تعالی - فریشتگانند که تسبیح ایشان آن باشد که:
«سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب» - پاکست آن خدای که مردانرا
بمحاسن و زنانرا بگیسو بیار است *؛

ششم - محاسن بدو کارد^(۱) کرد کردن - چون دم کبوتر - تا در چشم زنان
نیکوتر نماید؛

هفتم - آنکه از هوی سر در محاسن افزایش، و زلف از بنا گوش فرو گذارد،
زیادت از آنکه عادت اهل صلاح است؛

هشتم - آنکه بچشم اعجاب در سیاهی یا در سپیدی وی نگرد، که خدای تعالی
درست ندارد کسی را که بعجب در خود نگرد؛

نهم - آنکه بشانه کند برای چشم مردمان، نه برای بجا آوردن سنت؛
دهم - آنکه بشولیده بگذارد برای اظهار زهد تا مردمان پندارند که وی خود
بدان نمی پردازد که هوی بشانه کند.

و این مقدار کفایتست در احکام طهارت.

اصل چهارم

در نماز است

بدانکه نماز استون دین مسلمانی است، و بنیاد دین است، و پیشرو همه عبادت است.
و هر که این پنج نماز فریضه بشرط خویش و بوقت بجای آورد عهدیست ویرا با حق
تعالی، که در امان و حمایت آن باشد، چون از کبایر^(۲) دست باز داشت هر گناه دیگر
که بروی رود این نماز کفارت^(۳) آن باشد.

رسول - علیه السلام - گفت: * مثل این پنج نماز همچون مثل آب روشنست
که بر دسر ای کسی میرود، و هر روز پنج بار خویشتن بدان آب بشوید: ممکن شود
که بروی هیچ شوخ بماند؛ *؛ گفتند: «نه یا رسول الله» گفت: * این پنج نماز گناه
را همچنان ببرد که آب شوخ را * و رسول - علیه السلام - گفت که: * نماز استون دین
است: هر که از نماز دست برداشت، دین خود را ویران کرد * پرسیدند از وی که:
* از کارها چه فاضلتر است؟ * گفت: * نماز - بوقت خویش بپای داشتن * و گفت:

(۱) دو کارد: نیچی (۲) گناهان بزرگ. (۳) پوشاننده - کفارة

رکن اول

« کلید بهشت نماز است ». و گفت: « حق تعالی بر بندگان خود هیچ چیز فریضه نگردانید، پس از توحید، دوست تر نزدیک وی از نماز، و اگر چیزی دوست تر ازین داشتی. فرشتگان خود را بدان مشغول گردانیدی، و ایشان همه در نماز باشند: گروهی در رکوع، گروهی در سجود، گروهی بر پای، گروهی نشسته ». و گفت: « هر که نماز بعد بماند ^(۱) کافر گشت، یعنی نزدیک شد بدان که اصل ایمان وی بخلل شود، چنانکه گویند: هر کرا در بادیه ^(۲) آب ضایع شده لاک شد، یعنی نزدیک رسید بهلاکت و در خطر افتاد ». و گفت: « اول چیزی که شمار کنند روز قیامت، نماز بود: اگر تمام بود و بشرط باشد بپذیرند، و دیگر عملها بتبعیت وی چنانکه باشد بپذیرند، و اگر ناقص بود بر روی وی باز زنند با همه اعمال دیگرش ». و گفت: « هر که طهارتی نیکو کند، و نمازی بوقت خویش بگذارد، و رکوع و سجود نیکو بجای آرد، و بدل خاشع و متواضع باشد نماز وی می رود تا بهرش - سید و روشن - و می گوید: خدای تعالی ترا نگاه دارد چنانکه تو مرا نگاه داشتی، و هر که نماز نه به وقت کند، و طهارت نیکو نکند، و رکوع و سجود و خضوع و خشوع تمام بجای نیارد، آن نماز تا با آسمان می رود. سیاه و تاریک. و می گوید خدای تعالی ترا ضایع کند چنان که مرا ضایع کردی، تا آنکه که حق تعالی خواهد نماز وی چون جامه خلق ^(۳) در هم به پیچند، و بر روی وی باز زنند ». و نیز گفت رسول - علیه السلام - : « بدترین دزدان آنست که از نماز دزدد ».

کیفیت بدانکه ظاهر نماز چون کالبدست، و وی را حقیقتی است و سری - است، که آن روح نمازست. و ما نخست ظاهر نماز بگوییم: و اول **ظاهر نماز** آنست که چون از طهارت تن و جامه پردازد، و عورت بیوشاند، جایی پاک بایستد، و روی بقبله آرد، و میان دو قدم بمقدار چهار انگشت گشاده دارد، و پشت راست دارد، و سر در پیش افکند، و چشم از جایگاه سجود فراتر نبرد.

و چون راست ایستاد، قل اعوذ برب الناس ^(۴) بر خوانند بر اندیشه آنکه شیطانرا از خود دور کند، و آنگاه، اگر ممکن است که کسی بوی اقتدا خواهد کرد، بانگ نماز ^(۵) بگوید، و اگر نه بر اقامت اقتصار کند، و نیت در

(۱) ترک کردن (۲) بیابان (۳) کهنه (۴) بگویند میبیم بعدای مردم .. (سوره الناس) (۵) اذان

عبادات

دل حاضر کند و بدن بگوید که : « ادا کنم فریضه نماز پیشین - مثلاً - خدایرا - عز وجل - و چون معانی این لفظها در دل وی حاضر شد دست بردارد تا به نزدیکی گوش، چنانکه سرانگشتان برابر گوش بود و سر ایهام برابر نرمی گوش بود و کف دست برابر کتف بود، و چون بدین جایگاه قرار گرفت بگوید : « الله اکبر » ، و آنگاه دستها بر زیر سینه نهد ، و دست راست بر زیر چپ نهد ، و انگشت شهادت و میانگین از راست پشت ساعد چپ فرو گذارد ، و دیگر انگشتان بر ساعد چپ حلقه کند و دست فرو نگذارد، آنگاه باز سینه برد ، بلکه هم در فرو آوردن سینه بری که درست تر اینست ، و در میان این دست نیفشاند ، و پیش بیرون نیارد ، و بجوانب بیرون نبرد .

و در تکبیر مبالغت نکند : چنانکه واوی پس از الله پدید آید ، یا نفی از پس های اکبر ، تا چنان شود که گویی اکبار می گوید : این همه کارها موسوسان و جاهلان باشد ، بل چنانکه بیرون نماز این کلمه بگویند سی تکلف و مبالغه - در نماز هم چنان گوید .

و چون دست بر هم نهاد بگوید : « الله اکبر کبیراً ، و الحمد لله کثیراً ، و سبحان الله بکره و اخیلاً (۱) » ؛ آنگاه وجهت و جهی (۲) بر خوانند، و پس از آن بگوید « سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جسدک و لا اله غیرک » (۳) تا میان همه مذهبها و همه روایتها جمع کرده باشد. پس : اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، ان الله هو السميع العليم (۴) بگوید و بسم الله الرحمن الرحیم بگوید ، پس الحمد بر خوانند ، و مد و تشدیدها بجای آرد ، و در حروف مبالغت نکند چنانکه بشولیده شود ، و فرق میان ضاد و ظا بجای آرد و اگر نتواند روا باشد ، و چون فارغ شود آمین بگوید ، نه پیوسته بآخر سورت ، اندک مایه گسسته ؛ آنگاه سوره دیگر بر خوانند ، یا آنچه خواهد از قرآن .

و دو رکعت پیشین از نماز باعدادین و نماز شام و نماز خفتن باواز بلند کند - مگر که مأموم بود .

(۱) خدا بزرگ است ، و سپاس فرادان خدایراست ، و تسبیح مرا و راست و در باعداد و شام -
 (۲) منوجه ساختم روی خود را . . . (قرآن : سوره العنکبوت - آیه ۲۹) . (۳) پروردگار من اتو پاکی عسکرت گذارم ، نامت مبارکست ، و بزرگی تو بر تراست و معبودی جز تو نیست . (۴) پناه مبرم بخدا از شیطان رانده شده ، بدرستی که خداست شورا و دانا . (۵) زیاد روی

رکن اول

پس تکبیر رکوع کند، چنانکه باآخر سوره پیوسته نباشد، و دست بر رکوع دارد درین تکبیر چنانکه در ابتدا، و تکبیر می کند تا آنکه که بعد رکوع رسد. و کف هر دو دست برزاق و نهد، و انگشت در راستی قبله فرو گذارد. از هم گشاده. و زانو بدو دریاورد، بلکه راست دارد؛ و پشت و سر راست میدارد. چون تخته. چنانکه صورت^(۱) اوی چون لامی شود؛ و دوبازوازد و پهلو دور دارد، و بازو پهلو باز نهد. چون چنین بایستد، سه بار بگوید: سبحان بی العظیم و بحمده^(۲)، و اگر امام نباشد هفت بار یا ده بار بگوید تسکوتر باشد؛ آنگاه از رکوع بر آید و راست بایستد و دست بردارد و بگوید: «سمع الله لمن حمده»^(۳) و آرام گیرد و برپای و بگوید: «ربناک الحمد ملال السموات و ملال الارض و ملا داشت من شئی بعد»^(۴)

و در دوم رکعت فریضه نماز بامداد قنوت برخواند.

پس تکبیر کند و بسجود شود، چنانکه آنچه بر زمین نزدیک ترست
بیشتر بر زمین نهد: اول زانو، آنگاه دست و آنگاه پیشانی و بینی و دو دست در برابر گوش بر زمین نهد. انگشتها باز نهاده. و دو ساعد بر زمین بگستراند، میان بازو و پهلو، و میان شکم و ران گشاده دارد؛ پس سه بار «سبحان ربی الاعلی و بحمده»^(۵) بگوید، و اگر امام نباشد زیادت کند اولیتر، پس تکبیر کند و از سجود بر آید، و برپای چپ نشیند، و دو دست بر دوران نهد، و بگوید: «رب اغفر لی و ارحم منی و ارزقنی. اهدنی و اجرنی و عافنی و اعف عنی»^(۶)، و آنگاه دیگر سجود هم چنین بکند، پس از سجود باز نشیند. نشستنی سبک. و تکبیر کند، آنگاه برپای خیزد و دیگر رکعت چون اول گزارد و اعوذ پیش از الحمد بگوید.

پس چون از سجود دوم رکعت فارغ شد بتشهد بنشیند، و برپای چپ

نشیند. همچنانکه در میان سجود و دو دست همچنان بر ران نهد؛ لیکن اینجا انگشتهای دست راست گرد کند، الا انگشت شهادت که فرو گذارد،

(۱) شکل. (۲) پاکت پروردگار بر دامن و سایش میکنم او را. (۳) شنید کسی را که ستایش از کرد. (۴) پروردگارا! میاس ترا پیری آسمانها و بری زمین و بری هر چیزی که بخواهی بعد از آن. (۵) پاکت پروردگار بلند مرتبه من و او را سپاسگزارم. (۶) پروردگارا! ببارز و بخش و روزی ده و راهنمایی فرما و مأجور دار و از بدو بلا نگاهدار و از من در گذر.

عبادات

و بوقت شهادت اشارت کند آنجا که گوید: **لا اله الا الله**، نه آنجا که گوید: **لا اله الا الله**، و ایهام نیز اگر فرو گذارد روا بود. در تشهد دوم همچنین کند؛ لیکن هر دو پای از زیر بیرون آورد - بجهانب راست - و سرور^(۱) چپ بر زمین نهد. و در تشهد اول چنین: **اللهم صل علی محمد و آل محمد**^(۲) گفت، بر پای خیزد؛ و چون تشهد دوم تمام بخواند تا آخر دعای معروف بگوید **السلام علیکم ورحمة الله**^(۳) و روی از جانب راست کند چنانکه کسی که در قفای وی بود یک نیمه روی وی ببیند، و آنگاه از جانب چپ دیگر سلام بگوید، و بدین هر دو سلام نیت بیرون آمدن کند از نماز، و نیت سلام بر حاضران و فریشتگان.

- فصل -

[در نماز چند کراهیت است]

بدانکه چند کراهیت است در نماز:

یکی در نماز آمدن بوقت گرسنگی و تشنگی و خشم و تقاضای بول و قضا حاجت و هر دل مشغولی که از خشموع باز دارد؛ و دو پای بهم بازنهادن چست^{۴۴}؛ و یک پای از جای بر گرفتن؛ و بر سر پای نشستن در سجود؛ و بر سرور نشستن؛ و دو زانو با سینه آوردن؛ و دست در زیر جامه داشتن؛ و بوقت سجود جامه از پیش و پس گرفتن؛ و میان بستن زیر جامه؛ و دست فرو گذاشتن؛ و از هر سو نگرستن؛ و انگشت طر قانیدن^{۴۵}؛ و اندامها خاریدن؛ و آساکشیدن^{۴۶}، و با هوای محاسن بازی کردن؛ و سنگ ریزه راست کردن برای سجود؛ و نفض در زمین بوقت سجود، و انگشتان درهم گذاشتن، و پشت بجایی بازنهادن.

و در جمله جسم و دست و جمله اعضا باید که بادب باشد و بصف نماز باشد، تا نماز تمام باشد، و زاد آخرت را شاید.

اما فریضه از جمله آنچه گفتیم دوازده چیز بیش نیست؛ نیت و تکبیر اول و قیام و خواندن فاتحه و رکوع و آرام گرفتن در روی و اعتدال از روی و سجود و آرام گرفتن در روی و اعتدال از روی بشستن و تشهد باز پسین و صلوات بر رسول علیه السلام - و نشستن

(۱) سرین - نشستگاه. (۲) خدایا درود بفرست بر محمد و آل محمد (۳) سلام بر شما و بخشایش خدا (۴) سگ. (۵) رکت انگشتان شکستن. (۶) خمیازه کشیدن.

رکن اول

دروی و سلام : چون این مقدار بکند نماز درست بود بدان معنی که شمشیر از وی بیفتد ، اما پذیرفتن آن در خطر بود و این همچنان بود که کنیز کی بهدیه پیش ملکی برند اگر چه گوش و بینی ندارد و دست و پای ندارد ولیکن زنده باشد : خطر آن باشد که پذیرفته نباشد .

پیدا کردن حقیقت و روح نماز

بدانکه آنچه گفتیم کالبد و صورت نمازست . و این صورت را حقیقتی است که آن روح ویست بر جمله ، آنگاه هر عملی را از اعمال نماز و هر ذکر و هر کاری را از اذکار روحی دیگرست خاص ، که اگر اصل روح نباشد نماز همچون آدمی مرده باشد : کالبدی بی جان ، و اگر اصل باشد ولیکن آداب و اعمال تمام نباشد همچون آدمی چشم کنده و گوش و بینی بریده باشد ، و اگر اعمال باشد ولیکن روح و حقیقت آن با وی بهم نباشد ، همچنان بود که چشم دارد و بینی ندارد و گوش دارد و شنوایی ندارد .

و اصل روح نماز خشوع است و حاضر بودن دل در جمله نماز ، که مقصود نماز راست داشتن دلست با حق تعالی ، و تازه کردن ذکر حق تعالی بر سبیل هیبت^(۱) و تعظیم ، چنانکه حق تعالی گفت : « **واقم الصلوة لذكوری** - نماز بیای دار برای یاد کرد مرا ، در سول گفت : علیه السلام - که : « بسا کسا که نصیب وی از نماز جز رنج و ماندگی نیست » ، و این آن بود که بکالبد نماز کند و بدل غافل ، و گفت که : « بسیار بنده بود که نماز کند و از نماز وی بیش از ده يك یا شش يك ننویسند ، و آن مقدار نویسند از نماز هر کسی که بدل در آن حاضر باشد ، ، و گفت : « نماز چنان کن که کسی را وداع خواهی کرد » یعنی خود را و هوای خود را وداع کن ، بلکه هر چه جز حق است آنرا وداع کن ، و همگی خود بنماز ده ، و برای این بود که عایشه - رضی الله عنها - میگوید که : « رسول - صلی الله علیه و سلم - با ما حدیث میکردی و ما نیز با وی ، چون وقت نماز در آمدی گفتی که هرگز ما را نشناخته است ، از مشغولی که بودی بعظمت حق تعالی »

(۱) ترمذی که از بزرگی و عظمت شخصی فراهم آید .

عبادات

و رسول گفت - علیه السلام - : «هر نمازی که دل در وی حاضر نبود ، خدای تعالی در آن نماز ننگرد» . و خلیل - صلوات الله علیه - چون نماز کردی جوش دل وی از دو میل بشنیدندی . و علی - رضی الله عنه - چون در نماز خواستی شد ، لرزه بروی افتادی ، و گونه بر وی بگشتی ، و گفتی آمد وقت اما تیکه بر هفت آسمان و زمین عرضه کردند و ایشان طاقت آن نداشتند و سفیان ثوری میگوید که : «هر که در نماز خاشع نبود نماز وی درست نبود» . حسن بصری میگوید :

«هر نمازی که دل در وی حاضر نبود بعقوبت نزدیکتر بود * و هادی بن جبل گوید «هر که در نماز بعمد نگاه کند تا بداند که بر راست و چپ وی کیست ایستاده ، و آن نماز نبود» و ابو حنیفه و شافعی - رحمة الله علیهما - و بیشتر علماء اگر چه گفته اند که نماز درست بود چون وقت تکبیر دل حاضر آمد : این فتوی بسبب ضرورت کرده اند که غفلت بر خلق غالبست ؛ و معنی درستی وی آن - باشد که شمشیر از وی برخاست ، اما زاد آخرت را نشاید و زاد آخرت بدان مقدار شاید که دل حاضر بود ، و در جمله چون نماز کند - و دل بوقت تکبیر بیش حاضر ندارد - امید باشد که حال وی بهتر بود از حال کسی که نماز نکند اصلاً ، ولیکن بیم آن بود نیز که حال وی بهتر بود : چه کسی که بتهاون ^(۱) بخدعتی حاضر آید ، باشد که تشدید بروی بیش بود از کسی که اصلاً نیاید ، و ازین سبب می گوید حسن بصری - رحمة الله علیه - که این نماز بعقوبت نزدیکتر ، بلکه در خبر است که : «هر کرا نماز از فحشا و منکر باز ندارد ، آن نماز و پراهیج فایده نبود مگر دوری از حق تعالی»

پس ازین جمله دانستی که نماز تمام روح آن بود که دل همه حاضر بود ، و آنکه جز بوقت تکبیر حاضر نبود ، وی را از روح جز رمقی ^(۲) بیش نبود : چون زنده که در وی نفس زدنیش نباشد .

پیدا کردن حقیقت روح اعمال نماز

بدانکه اول چیزیکه بتورسد بانگ نماز است . در وقت که بشنوی ، باید که معلق ^(۳) گردی بدل : و در هر کار که باشی دست بداری ، که سلف ^(۴) چنین بوده اند که چون بانگ نماز شنیدندی ، آنکه آهنگر بودی اگر بتک در هوا داشتی فرونگداشتی ، و کفشگر

(۱) - تهاون و بیجانگی (۲) - مختصری از زندگی - نفسی (۳) - هلاک منند - (۴) - پیشینیان .

رکن اول

اگر درفش فرو برده بودی بر نیاموردی ، و از جای بجستی ، برای آنکه ازین منادی ندای روز قیامت جز ندای بشارت بوی نرسد . اگر دل خویش بشادی و رغبت آکنده بینی بدین منادی ، بدانکه در آن منادی همچنین باشی .

طهارت و سر طهارت آنست که بدانیکه پاکی جامه و پوست پاکی غلافست و روح این طهارت پاکی دلست . بتوبه و پشیمانی و دوری از اخلاق ناپسندیده - که نظر گاه حق است ، و جای حقیقت نماز دلست ، و تن جای صورت نمازست .

هویت معنی وی آنستکه آنچه از ظاهر تو زشتست از چشم خلق پوشی ، و روح و سر وی آنستکه آنچه از باطن تو زشت بود از نظر حق تعالی پوشی ، و دانیکه **پوشیدن** هیچ چیز از وی پوشیده نتوان کرد جز بدانکه باطن از آن پاک کنی ، و پاک بدان شود که بر گذشته پشیمانی خوری و عزم کنی که بدان باز نگردی که : « ائتاب من الذناب کمین لا ذنب له » توبه گناه را ناچیز کند . اگر نتوانی ، باری از خجالت و بیم و شرم پرده سازی و بر روی آن عورات^(۱) فرو گذاری ، و شکسته دل و شرمسار پیش حق تعالی بایستی ، چون بنده گریخته گناهکار که بادای پر تشویر پیش خداوند خویش آید ، و سر از پیش بر نیارد از فضیحتی خویش .

اصقبال و معنی وی آنستکه روی ظاهر از همه جهة بگرداند و یک جهت شود ، و سر وی آنستکه روی دل از هر چه در دو عالمست بگرداند و بحق تعالی مشغول گرداند ، تا یک صفت شود . و چنانکه قبلاً ظاهر یکی است ، قبلاً دل هم یکی است و آن حق تعالی است ، و چون دل در وادی اندیشه روان باشد ، همچنان باشد که روی ظاهر از جوانب گردان بود : و چنانکه این صورت نماز نبود ، این حقیقت نماز نبود ، و برای این گفت رسول - صلی الله علیه و سلم - که : « هر که در نماز ایستد ، و هوا و روی و دل وی با حق تعالی باشد ، از نماز باز گردد چنانکه گویی از مادر زاده است یعنی پاک از همه گناهان . و بحقیقت بدانکه ، چنانکه روی ظاهر از قبله بر گردانیدن صورت نماز را باطل کند ، روی دل از حق گردانیدن و اندیشه های دیگر بردن حقیقت روح نماز را باطل کند : چه ظاهر غلاف باطن است ، و کار همه آن دارد که در غلافست ، و غلاف را بس قدری نیست .

(۱) چیزهای پوشاندنی

هيات

قيام ظاهر وی آنست که بشخص پیش خدای تعالی ایستی - سر در پیش افکنده بنده وار - و سر وی آنست که دل از همه حرکات و سکونات فرو ایستد و ملازم خدمت باشد - بر سیل تعظیم وانکسار - و اندرین وقت باید که از مقام خویش در قیامت پیش حق تعالی یاد کند - در آنوقت که همه اسرار وی آشکارا کنند و بروی عرضه کنند - و بدانند که آنهمه اسرار درینوقت حق تعالی را آشکارا است ؛ هرچه در دل وی بوده است و هست می بیند و می داند ، و بر باطن و ظاهر وی مطلع است .

و عجب آنکه : اگر از اهل صلاح درین وقت در وی نظاره می کند تا نماز چون کند ، همه اعضای خود بادب دارد ، و از هیچ جانب ننگردد ، و شرم دارد از وی که اندر نماز شتاب کند یا التفات کند ، و می داند که حق تعالی بوی می نگرد ، و آنکه از وی شرم ندارد ؛ و چه جهل باشد بیش ازین ؛ که از بنده بیچاره که بدست وی هیچ چیز نیست - شرم دارد ، و بسبب نظر وی بادب باشد ، و بنظر ملك الملوك باک ندارد و آسان فرا گیرد ؛

و برای این بود که ابوهریره گفت - رضی الله عنه - : « یا رسول الله ، شرم از خدای تعالی چگونه باید داشت ؟ » گفت : « چنانکه از مصلحی ^(۱) از اهل بیت خویش شرم داری ؟ از وی شرم داری . » و بسبب این تعظیمست که گروهی از صحابه چنان ساکن بودندی در نماز که مرغ ازیشان نگریختی : پنداشتی که جمادست . و هر کسرا عظمت حق تعالی در دل قرار گرفت ، و می داند که ناظرست بوی ، همه اطراف وی خاشع گردد . و ازین بود که رسول - صلی الله علیه وسلم - کسی را دید دست در محاسن می کرد در نماز ، گفت : « اگر در دلوی خشوع بودی ، دست وی نیز بصف دل بودی ؛ »

و کوع بدانکه ظاهر وی تواضع است بتن ، و مقصود وی تواضع دلست . و آنکه بدانند که : روی بر زمین نهادن تمکین عزیزترین اعضاست بر خاک و مرجع وی بخاک خواهد بود ؛ تکبر در خور اصل خویش کند و ناکسی و بیچارگی

(۱) اهل تقوی و صلاح - پیکوکار .

عبادات

خود بشناسد .

و همچنین در هر کاری سری و حقیقتی است ، که چون از آن غافل باشد ، از آن کار جز صورت نصیب وی نیامده باشد .

پیدا کردن حقیقت قرائة و ارکان نماز

بدانکه هر کلمتی را که در نماز بیاورد گفتن ، حقیقتی است که باید معلوم بود ، و باید که گوینده بدان صفت باشد تا صادق بود :

مثلاً معنی «الله اکبر» آنست که : * وی بزرگتر ، اگر این معنی نداند جاهل باشد ، و اگر داند - ولیکن در دل وی چیزیست بزرگتر از حق تعالی صادق نباشد ، ویرا گویند : * این سخن راستست ، و تو دروغ می گویی ؛ * و هر گه که چیز دیگر را مطیع تر باشد از آنکه حق تعالی را ، آن چیز نزدیک وی بزرگترست ، و معبود و آله وی آنست که وی مطیع اوست ، چنانکه حق تعالی گفت : « افرأیت من اتخذ الالهة هویة ^۱ » و چون گفت : « وجهت وجهی ^۲ » معنی آنست که روی دل از همه عالم بگردانیدم و بحق تعالی آوردم . اگر دل وی درین وقت بیچ چیز دیگر نگرانست این سخن وی دروغست : و چون اول سخن در مناجات با حق تعالی دروغ بود خطر آن معلوم باشد ؛ و چون گفت : « حنیفاً مسلماً ^۳ » دعوی مسلمانی کرد ، و رسول - علیه السلام - گفت که : * مسلمان آنکس است که مسلمانان از دست و زبان وی سلامت یابند باید که بدین صفت بود ، یا عزم کند که چنین کند ؛

و چون : « الحمد لله » گوید ، باید که نعمت‌ها حق تعالی بر دل تازه گرداند ، و همه دل وی بصفت شکر گردد : که این کلمه شکرست و شکر بدل بود ؛ و چون : « یا اذکب بعدی » گوید ، باید که حقیقت اخلاص بر دل وی تازه شود و چون : « اهدنا » گوید ، باید که دل وی بصفت تضرع و زاری شود ، که سؤال هدایت میکند .

و هر کلمتی از تسبیح ^(۱) و تهلیل ^(۲) و قرائة همچنین باید که باشد چنانکه میداند ، و دل وی بصفت آن معنی میگردد ؛ و شرح آن دراز باشد .

(۱) آیا دیدی کسی را که خواهش خود را خداوند خود ساخته است ؟ (۲) روی خود را متوجه ساختم (بطرف خداوند) (۳) در حالیکه مسلمان و استوار در مسلمانی هستم . (بقیه آیه وجهت وجهی ابتدای فاتحه است) . (۴) سبحان الله گفتن . (۵) لا اله الا الله گفتن .

رنگ اول

اگر میباید که از حقیقت نماز نصیب یابد، چنین باید که باشد، و اگر نه بصورت بی معنی قناعت کرده باشد.

پیدا کردن علاج دل نا حاضر شود

بدانکه غفلت دل در نماز از دو سبب بود : یکی از ظاهر بود ، و یکی از باطن . اما آنچه ظاهر بود آن باشد که نماز جایی کند که چیزی میبیند یا میشنود ، که دل بدان مشغول می باشد : و دل تبع چشم و گوش بود . علاج وی آن بود که نماز جایی کند که هیچ آوازشنود ، و اگر جایی تاریک بود بهتر باشد تا چشم بر هم نهد ، و بیشتر عابدان عبادت را خانه ساخته باشند خرد و تاریک : که در جای فراخ دل پراکنده تر باشد . و این عمر - رضی الله عنهما - هر گاه که نماز کردی ، شمشیر و کتاب و هر قماشیکه بودی از پیش بر - گرفتی ، تا چشم بدان مشغول نشود .

و سبب دوم از باطن بود ، و آن اندیشه و خواطر پراکنده بود ، و این دشوارتر و صعبتر است ، و این از دو گونه بود :

یکی از کاری بود که وقتی دل بدان مشغول شود ، و تدبیر آن بود که نخست آن کار تمام کند و دل فارغ گرداند ، آنگاه نماز کند ، و برای این گفت رسول - علیه السلام - «اذا حضر العشاء والعشاء فابدوا بالعشاء چون طعام پسن آید و نماز، نخست طعام بخورید» ؛ و همچنین اگر با کسی سختی دارد ، باید که نخست سخن بگوید و دل از آن اندیشه فارغ کند .

دیگر نوع اندیشه کاری باشد که یک ساعت تمام نشود ، یا خود اندیشه پراکنده باشد که بر دل غالب شده باشد بعبادت ، و علاج این آن بود که دل بمعانی - ذکر و قرآن خواندن مشغول میدارد ، و معنی آن میاندیشد ، تا بدین اندیشه آنرا دفع کند ، و این ، تسکین کند ، اندیشه را که غالب نبود و شہوت آن کار قوی نباشد ، اما اگر شہوت قوی باشد ، اندیشه آن نیز دفع نیافتد ، تدبیر آن کند تا مسهلی - خوردن ماده آن علت از باطن قمع^(۱) کند ؛ و مسهل این آن بود که بترك آن چیز که اندیشه از آنست بگویند ، تا برهد ، و اگر نتواند ، هرگز از آن اندیشه نرهد ، و نماز وی همیشه آمیخته

(۱) ریشه کن کردن .

عبادات

بود با حدیث نفس ؛ و مثل وی چون کسی بود که در زیر درختی به نشیند و خواهد که مشغله گنجشکان نشنود، چوبی بگیرد و ایشانرا میراند ، و در حال باز میآیند ، اگر خواهد که برهد ، تدبیر آن بود که درخت از اصل بر کند : تا درخت می باشد ، آن مشغله همچنان میباشد . همچنین تاشهوت کاری بر وی مستولی میباشد ، اندیشه پراکنده و ضرورت با وی می بود .

و از این بود که رسول را - علیه السلام - جامه نیکو آورده بودند بپدیه ، و علمی نیکو داشت ، چشم وی بر آن علم ^(۱) افتاد در نماز ، چون نماز بگزارد آن جامه بخداوندان و جامه کهن در پوشید ، و بر نعلین وی دوالی نوبسته بودند . چشم وی در نماز بر آن افتاد و نیکو بود ، فرمود تا بیرون کردند و آن دوال ^(۲) کهن باز آوردند . و یکبار نعلین نو ساختند ، او را بچشم نیکو آمد ، سجده کرد و گفت «تواضع کردم خدایرا تا مرا دشمن نگیرد بدین نظر که کردم ، و بیرون آمد و اول سایل را که دید بوی داد . و علامه - رضی الله عنه - در خرماستان خوبش نماز میکرد ، مرغی دید نیکو در میان آن درختان میبرد و راه نمیافت ، دلش بدان مشغول شد و ندانست که چند رکعت کرد ، پس بنزد رسول آمد - علیه السلام - و از دل خویش گله کرد ، و کفارت آنرا خرماستان صدقه کرد ؛ و سلف چنین بسیار کرده اند و علاج حاضر کردن دل این دانسته اند .

و در جمله چون پیش از نماز ذکر حق تعالی بر دل غالب نبود ، در نماز حاضر نیاید ، و اندیشه که راه یافت ، بدانکه در نماز شود دل خالی نشود ، هر که نماز خواهد با حضور دل ، باید که بیرون نماز دل را علاج کرده باشد و خالی کرده ، و این بدان بود که مشغله دنیا از خود دور کرده باشد ؛ و بقدر حاجت از دنیا قناعت کرده باشد ، و مقصود وی نیز از آن قدر فراغت عبادت بود . چون چنین نبود ، دل حاضر نبود الا در بعضی از نماز ، باید که در نوافل ^(۳) می افزاید ، و دل حاضر میکند ، تا بقدر چهار رکعت مثلا دل حاضر شود ؛ که نوافل جبر ^(۴) آن فرایض است .

(۱) نقش و نگار . (۲) تسمه و بند کفش .

(۳) نمازهای مستحب . (۴) جبر شکسته بندی کردن . عوض واقع شدن .

رنگ اول

پیدا کردن سنت جماعت

رسول گفت - علیه السلام - : « يك نماز بجماعت چون بیست و هفت است تنها؛^(۱) و گفت : « هر که نماز خفتن بجماعت کند، چنان بود که يك نیمه شب احیا^(۲) کرده بود، و هر که نماز بامداد بجماعت کند، چنان بود که جمله شب احیا کرده باشد؛ و فرمود که: « هر که چهل روز نماز بجماعت کند بر دوام که تکبیر او اش قوت نشود - دو بر امت^(۳) نویسند ویرا؛ یکی از دوزخ و یکی از نفاق »: و ازین سبب بود که هر کرا از سلف تکبیر اول قوت شدی سه روز خود را تعزیت می کردی، و اگر جماعت قوت شدی هفت روز. و سعید بن المسیب میگوید : « بیست سالست تا بانگ نماز نشنیدم الا از پیش به مسجد آمده بودم » .

و بسیاری از علما گفته اند: « کسی را که عذری نباشد و نماز تنها کند، درست نبود ». پس جماعت مهم باید داشت، و آداب امامت و اقتدا نگاه باید داشت :
اول آنست که امامی نکند الا بدل خوشی^(۴) قوم : چون ویرا کاره باشند حذر کند، و چون از وی خواهند بی عذری دفع نکند، که فضل امامی بزرگست، و از مؤذنی بیش است :

و باید که در طهارت جامه احتیاط کند، و برای انتظار جماعت تأخیر نکند؛ که فضیلت اول وقت از آن بیش باشد. و صحابه، چون دو تن حاضر شدند انتظار سیم نکردندی. و بر جنازه چون حاضر شدند انتظار نکردندی: و رسول - علیه السلام - يك روز دیر تر آمد، انتظار وی نکردندی، و عبد الرحمن بن عوف در پیش شد؛ چون رسول - علیه السلام - در رسید يك رکعت قوت شده بود، چون نماز تمام کرد ایشان پرسیدند از آن، رسول - علیه السلام - گفت . « ایگو کردید، هر باری همچنین کنید » .

و باید که امامی برای حق تعالی کند - با اخلاص - و هیچ مزد نستاند. و تا صف راست نشود تکبیر نکند، و در تکبیرات آواز بردارد، و نیت امامی کند تا ثواب یابد، و اگر نکند جماعت درست نبود و ثواب جماعت نبود .

(۱) مسندهمداری (۲) بزراری - دوری . (۳) میل - رضایت .

عبادات

وقرأت در نماز جهری^(۱) با آواز خواند، و سه سگته بجای آرد: یکی چون تکبیر کند و جهت می خواند و مأموم - این بفاتحه خواندن مشغول شوند؛ دوم چون فاتحه بر خواند، سوره تأخیر کند، چندانکه کسی فاتحه نخوانده بود یا تمام نکرده بود تمام کند، سوم چون سورت بر خواند، چندان آرام گیرد که تکبیر از آخر سوره گسسته شود. و مأمون جز فاتحه هیچ چیز نخواند سپس امام، مگر دور بایستد و آواز امام نشنود.

ورکوع و سجود سبک کند و سه بار پیش تسبیح نکند. و انس گوید - رضی الله عنه - که هیچکس سبک نماز تر و تمام نماز تر از رسول - علیه السلام - نبود. و سبب آنست که از جماعتیان کس باشد که ضعیف بود یا شغلی دارد. و باید که مأموم سپس امام رود نه با وی: تاپیشانی امام بر زمین نرسد وی بسجود نشود، و تا امام بحد رکوع نرسد وی قصد رکوع نکند، که متابعت این بود، اما اگر بعد در پیش شود نماز باطل گردد.

و چون سلام باز دهد، چندان پیش نشیند که گوید: «اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت ربنا یا ذا الجلال و الاکرام (۲)»، آنگاه سبک بر خیزد و روی بقوم کند و دعا گوید، و قوم پیش ازین باز نگردند که مکر و هست.

پیدا کردن نماز آدینه و فضیلت آن

بدانکه روز آدینه روزی بزرگست، و فضل وی عظیم است، و عید مؤمنانست. و رسول گفت - علیه السلام - : «هر که سه جمعه بی عذری دست بدارد، اسلام را از پس پشت انداخت و دل وی زنگار گرفت»؛ و در خبرست که: «خدا را تعالی در هر آدینه ششصد هزار آزاد کرده است از آتش دوزخ» - و رسول - علیه السلام - گفت: «دوزخ را هر روز بنزدیکی زوال آفتاب بتابانند، نماز کنید درین وقت، مگر روز آدینه که دوزخ درین روز بتابانند؛ و گفت: «هر که روز آدینه فرمان یابد، ویرامزد شهیدی نویسد، و از عذاب گورش نگاهدارند»

(۱) جهربلند خواندن است چون در نماز صبح و شام (۲) خدایا سلام تویی و سلامتی از توست، موبنا برکت هستی ای پروردگار ما که دارای بزرگی و بختش میباشی

رنگن اول

شرایط جمعه

بدانکه هرچه در نمازهای دیگر شرط باشد، درین نماز شرط است، و برون آن شش شرط دیگر است خلاص:

شرط اول - وقتست: اگر امام مثلاً سلام پس از وقت نماز دیگر^(۱) دهد جمعه فوت شود و نماز پیشین^(۲) تمام باید کردن؛

شرط دوم - جایگاه هست: که این نماز در صحرا نبندد، و در میان خیمها نبندد، بلکه باید که در شهری باشد یا در دیهی که اندروی چهل مرد آزاد و بالغ مقیم باشد؛ و اگر در مسجد نباشد درست بود؛

شرط سوم - عدد دست: که تا چهل مرد آزاد مکلف مقیم حاضر نیاید درست نباشد، اگر ازین عدد کمتر شود - در خطبه یا در نماز - ظاهر آنست که درست نباشد؛

شرط چهارم - جماعت است: اگر این قوم تنها هر یکی نماز کنند درست نیاید، لیکن کسی که رکعت باز پسین دریافت نماز وی درست بود، اگرچه در رکعت دوم تنها بود، و اگر رکوع دوم در نیابد، اقتدا کند بر نیت نماز پیشین؛

شرط پنجم - آنکه بساید که پیش از آن جمعه دیگر نکرده باشد: که در یک شهر یک جمعه پیش نشاید کردن، مگر چنان بود که در یک مسجد نگنجدند و دشوار بود، و اگر نتوانند و دو جمعه کنند، درست آن بود که تکبیر اول از پیش کرده باشند؛

شرط ششم - دو خطبه است پیش از نماز، و هر دو فریضه است، و نشستن میان دو خطبه فریضه است، و بر بای بودن در خطبه فریضه است. و در خطبه اول چهار چیز فریضه است: تحمید^(۳) - والحمد لله کفایت بود -، و صلوات دادن بر رسول - علیه السلام - و وصیت بتقوی اوصیکم بتقوی الله^(۴) کفایت بود، و یک آیت از قرآن؛ و در خطبه دوم همین فریضه است، لیکن بدل آیت از قرآن دعا فریضه است.

و بدانکه این نماز بر کودکان و زنان و بندگان و مسافران واجب نیست. و روا باشد دست باز داشتن^(۵) به بزرگ و باران و بیمار داری - حوز بیمار را دارنده دیگر نبود - لیکن اولیتر آن بود که نماز پیشین پس از آن کنند که مردمان از جمعه فارغ شوند.

(۱) نماز عصر - (۲) نماز ظهر

(۳) حمد خدا گفتن، (۴) سوارش میکنم، از این بر کاری خدا (۵) خودداری کردن

عبادات

آداب جمعه

باید که در ده چیز سنت و آداب نگاه دارد :

ادب اول - آنکه روز پنجشنبه جمعه را استقبال کند بدل و بساختن کله؛ چون جامهٔ سپید راست کردن، و شغلی که باشد از پیش بر گرفتن تا بامداد پگاه^(۱) بنماز تواند شدن، و نماز دیگر روز پنجشنبه خالی نشستن و بتسبیح و استغفار مشغول بودن، که فضل این ساعت عظیم است، و در مقابلهٔ آن ساعت عزیزست که در روز آدینه است؛ و گفته اند که درین شب با اهل صحبت کردن سنت است، تا آن نیز تقاضای غسل باشد هر دو را روز آدینه؛

ادب دوم - آنست که بامداد بغسل مشغول شود - اگر زود بمسجد خواهد شد - و اگر نه تأخیر اولیتر؛ در سول - علیه السلام - بفصل جمعه فرموده است، فرمانیاء مؤکد، تا گروهی از علماء پنداشته اند که این غسل فریضه است. و اهل مدینه، کسی را که سخن درشت خواستندی گفت، گفتندی: «توبتری از کسی که روز آدینه غسل نکند»؛ و اگر کسی درین روز جنب باشد، چون غسل جنابت بکند اولیتر آن بود که بر نیت غسل جمعه دیگر باره آب بر خویشتن ریزد؛ پس اگر بیک غسل هر دو نیت کند کفایت بود، و فضل غسل جمعه نیز حاصل شود؛

ادب سوم - آنست که آرامته و پاکیزه و نیکو هیأت بمسجد آید؛ و پاکیزگی بدان بود که: موی بستر دو نانخن باز کند و موی لب راست کند، و اگر نخست بگرما به شده بود و این بجای آورده، کفایت بود؛ و آراستگی بدان بود که جامهٔ سپید پوشد؛ که خدای تعالی از جامها جامهٔ سپید دوستتر دارد، و بوی خوش بکار دارد - بر نیت تعظیم مسجد و نماز - تا از وی بوی ناخوش نیاید، که کسی رنجور شود یا در غیبت افتد؛

ادب چهارم - بگاه رفتن است بجامع، که فضل این بزرگست، و در روزگار اول بوقت صبح بچراغ شدنند، و راهها از زحمت چنان بودی که دشوار توانستندی. و این سهود یکبار بمسجد شد، سه تن پیش از وی آمده بودند، باخویشتن عتاب میکرد و میگفت: «تو در درجهٔ چهارم باشی، کار تو چون بود؟» و چنین گفتندی که اول بدعت که در اسلام پدید آمد این بود که این سنت را دست برداشتند. و چون جهودان و آرسایان

(۱) صبح زود.

رکن اول

روز شنبه و یکشنبه پگاه بکلیسا و کنشت شوند، و مسلمانان روز آدینه - که روز ایشان باشد - تفصیر کنند چگونه باشد؟! و رسول گفت - علیه السلام - : « هر که در ساعت اول ازین روز بهجامع شود، چنان باشد که شتری قربان کرده باشد، و اگر دو ساعت رود، گاوی قربان کرده باشد، و در ساعت سوم گوسفندی: و در چهارم ماکیانی^(۱)، و در پنجم خایه مرغی، و چون خطیب بر منبر آید، فریشتگانی که این فرغان می نویسند صحایف در نورددند^(۲) و بسماع خطبه مشغول شوند: و هر که درین وقت آید جز فضل نماز چیزی دیگر نیابد؛

ادب پنجم - آنکه پای برگردن مردمان نهاد - اگر دیر آمده باشد - که در خبرست که: هر که چنین کند، روز قیامت از وی پلی سازند که مردمان بروی میروند؛ و رسول - علیه السلام - یکی را دید که چنین می کرد، چون نماز بگرد گفت: «چرا توجعه نکردی؟» گفت: «یا رسول الله! تا تو بهم بودم» گفت: «نی! چون دیدم ترا که پای برگردن مردمان می نهادی»، یعنی که کسی که چنین کند چنان بود که نماز نکرده باشد؛ اما اگر صف اول خالی باشد، روا بود که قصد کند بصف اول: که تقصیر ایشان کردند که آن صف بگذاشتند؛

ادب ششم - آنکه در پیش کسی که نماز میکند نگذرد، و چون بنشینند بدیوار یا بستون نزدیک نشیند، تا کسی را پیش وی راه نبود: که نهی است از گذشتن پیش کسی که نماز می کند؛ و در خبرست که: اگر خاکستری گردد که باد ویرا، پیرا کند بهتر از آنکه پیش مصلی بگذرد؛

ادب هفتم - آنکه صف اول طالب کند، و اگر تواند هر چند نزدیکتر بهتر، که فضل این بزرگست، مگر در صف اول لشکریان باشند که جامه دیبا دارند، یا جامه سیاه خطیب ابریشمین باشد، یا شمشیر وی بزر باشد، یا منکری دیگر باشد: آنگاه هر چند ازان دورتر باشد اولیتر: که شاید با اختیار جایی که متکری باشد نشستن؛

ادب هشتم - آنکه چون خطیب بیرون آید نیز سخن نکوید، و بجواب مؤذن مشغول شود آنگاه بسماع خطبه، و اگر کسی سخن گوید ویرا باسارت خاموش کند - نه بزبان - که رسول - صلی الله علیه و سلم - گفت: « هر که دیگری را گوید در وقت

(۱) مرغ خانگی . (۲) دفتر را جمع کنند .

عبادات

خطبه که خاموش باش یا گوش دار، بیهوده گفت، و هر که درین وقت بیهوده گفت ویرا جمعه نیست. و اگر دور باشد و خطبه نمی شنود هم باید که خاموش باشد، و جایی که سخن گویند نشینند، و درین وقت هیچ نماز نکند مگر: تحیت مسجد^(۱)؛

آداب نهم - آنکه چون نماز کند هفت بار الحمد برخواند و هفت بار قل هو الله و معوذتین^(۲)؛ که در اثر است که این از جمعه حرزی^(۳) باشد ویرا از شیطان، و بگوید: اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود یا غنی بحلالک عن حرامک و بفضلک عن سوائک^(۴)؛ که گویند هر که بدین دعا مداومت کند، از جایی که نه اندیشد روزی وی پدید آید و از خلق بی نیاز گردد، و پس ازین شش رکعت نماز کند - سنت - که این مقدار از رسول - علیه السلام حکایت کرده اند.

آداب دهم - آنکه در مسجد می باشد تا نماز دیگر بکند، و اگر تا نماز شام بایستد فاضلتر، و گویند که این بجای حجی و عمره^(۵) بایستد در ثواب، و اگر نتواند و بخانه شود، باید که ذکر حق تعالی غافل نگردد: تا آن ساعت عزیز که در جمله روز آدینه است ویرا در غفلت نیابد که از فضل آن محروم ماند.

آداب روز آدینه

در جمله باید که در جمله این روز هفت فضیلت طلب کند.

اول - آنکه بامداد بمجلس علم حاضر شود، و از قصه گویان و حلقة آن دور باشد، و بمجلس کسی حاضر شود که سخن و سیرت وی رغبت دنیا کمتر گرداند و با آخرت دعوت کند، و هر سخنی که نه چنین بود آن نه مجلس علم بود، و چون چنین بود در خبر است که: بیک مجلس چنین حاضر آمدن فاضلتر از هزار رکعت نماز کردن؛

دوم - آنکه درین روز ساعتی است عزیز و شریف که در خبر است که: هر که درین ساعت حاجتی خواهد روا شود؛ و خلافت که این ساعت کدام است:

وقت بر آمدن آفتاب است، یا وقت زوال، یا وقت غروب، یا وقت بانگ نماز یا وقت

(۱) تحیت یعنی سلام است و نماز تحیت مسجد یکی از نمازهای مستحبی است هنگام در آمدن به مسجد - (۲) دو سوره آخر قرآن که با «لا اعوذ» شروع میشود - سوره الناس و سوره الفلق (۳) پناهگاه محکم - وسیله نگاهداری جان - (۴) ای خدای بی نیاز ستوده بدین آورنده باز گرداننده مهربان دوست مرا با حلال خودت از حرام، و بیغشایشت از دیگران، بی نیاز فرما (۵) نوعی حج است.

رکن اول

بر مهربان شدن خطیب، یا وقت در نماز ایستادن، یا وقت نماز دیگر، و درست آنستکه این وقت معلوم نیست و مبهم است، همچون شب قدر: پس باید که همه روز مراقب این باشد و در هیچ وقت از ذکر و عبادت خالی نباشد؛

سوم - آنکه درین روز صلوات بسیار دهد بر مصطفی - علیه السلام - که رسول گفت که: «هر که درین روز بر من هشتاد بار صلوات دهد، گناه هشتاد - ساله وی بیا مرزند» پرسیدند که: «یا رسول الله بر تو صلوات چگونه دهیم؟» گفت: (بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، صلوة تكون لك رضاء و لرحمة اداء و اعطاه الوسيلة و المقام المحمود الذي وعده - اجزه عناما هو اهله و اجزه افضل ما جازت لیا عن امته و صل علی جمیع اخوانه من النبیین و الصالحین یا ارحم الراحمین^(۱))» چنین گویند که هر که در هفت آدینه، این هفت بار بگوید، شفاعت رسول - علیه السلام - بیابد لامحاله^(۲) و اگر «اللهم صل علی محمد و آل محمد» پیش نگوید کفایت بود؛

چهارم - آنکه درین روز قرآن بیشتر خواند، و سوره الکهف بر خواند، که در فضل آن اخبار بسیار آمده است، و عبادان سلف عادت داشته اند هزار بار قل هو الله احد خواندن، و هزار بار صلوات دادن، و هزار بار «سبحان الله و الحمد لله و لاله الا الله و الله اکبر» گفتن؛

پنجم - آنکه نماز بیشتر کند درین روز؛ و در خبرست که: «هر که در جامع شود، و در وقت چهار رکعت نماز کند، و در هر رکعتی فاتحه یکبار و پنجاه بار قل هو الله احد بر خواند، از این جهان بیرون نشود تا جایگاه وی از بهشت بوی نمایند، یا بدیگری که ویرا خبر دهد». و مستحب است درین روز چهار رکعت نماز بچهار سوره الانعام و الکهف و طه و یس، اگر نتواند، یس سوره سجده و سوره لقمن و سوره الدخان و سوره الملك و ابن عباس نماز تسبیح بجای نماندی هرگز روز آدینه، و این نماز معروف: و اولیتر آنست که تا وقت زوال نماز می کند، و پس از نماز تا نماز دیگر بمجلس علم شود، پس از آن تا شبانگاه: بتسبیح و استغفار مشغول شود؛

(۱) خدایا درود فرست بر محمد و آل او، درودی که ببدان خشنود باشی، و حق او بدان ادا شود و بیخش او را وسیله (شفاعت) و مقام پسندیده ای که با او وعده داده ای و جرابده او را از اجزای که شایسته آنست، و بهترین پاداشی که از امتی بیبهر آن امت برسد، و درود فرست بر تمام برادرانش از پیران و سکر کلان، ای بخشنده ترین بخشندگان، (۲) لابد.

عبادات

ششم - آنکه این روز از صدقه خالی نگذارد ، اگر هم پاره نان باشد ، که فضل صدقه درین روز زیادت باشد . و هر سائلی که بوقت خطبه چیزی خواهد ، و رازجر کنند ، و کراهت باشد ویرا چیزی دادن ؛

هفتم - آنکه در جمله این يك روز از هفته ، آخرت را مسلم دارد . و همه روز بنخیر مشغول شود ، و کار دنیایی در باقی کند ، و آنکه حق تعالی میگوید : « فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (۱) » ، انس میگوید که معنی این ، خرید و فروخت و کسب دنیا نیست ، لیکن طالب علم است و زیارت برادران و عیادت بیمار و تشییع جنازه و مثل این کارها .

هشتم

بدانکه آنچه لابدست از نماز گفته آمده و دیگر مسایل چون حاجت افتد بیاید پرسید : که در چنین کتاب شرح نتوان کرد ، اما وسوسه در نیت نماز بسیار می باشد ، بدین اشارتی کرده آید :

بدانکه وسوسه نیت کسی را بود که در عقل وی خللی باشد و سودایی بود ، یا بشریعت جاهل باشد و معنی نیت نداند : که نیت تو آن رغبت است که ترا روی بقبله آورد و برپای انگیخت تا فرمان بجای آری ، و چنانکه ترا اگر کسی گوید : « فلان عالم آید ، ویرا برپای خیز و حرمت دار » ، نگوئی که : « نیت کردم که برپای خیزم فلان عالم را برای علم وی فرمان فلان کس ، لیکن برپای خیزی در وقت و این نیت خود در دل تو باشد ، بی آنکه بدل گویی یا بزبان ، و هر چه بدل گویی حدیث نفس بوده نیت بود ، نیت آن رغبت بود که ترا برپای انگیخت اما باید که بدانی که فرمان چیست ، و بدانی که اداء نماز پیشین است یا اداء نماز دیگر : چون دل ازین غافل نبود ، همی الله اکبر بگویی ، و اگر غافل بود ، خود را با یاد دهی و گمان نبری که معنی اداء و فرض ، و نماز پیشین همه بیکبار مفصل در دل جمع شود ، لیکن چون نزدیک باشد بیکدیگر جمع نماید ، و این مقدار کفایت بود ، چه اگر کسی ترا گوید : « فریضة نماز پیشین گزاری : » گویی : « آری » ، درین وقت که « آری » گویی ، جمله آن معانی در دل تو بود و تفصیل نبود ، پس گفت تو با خوبشتن تا با باددهی ، همچون گفت آنکس بود ، و

(۱) پس چون نماز تمام شد ، در زمین پراکنده شوید و بچوید فضل خداوند را .

رکن اول

الله اکبر بجای آن بود که گویی «آری». و هر چه بیشتر استقصا کنی^(۱) دل و نماز بشولیده شود: باید که آسان گیری، چون این مقدار کردی بهر صفت که بود بدانی که نماز درستست، که نیت نماز همچون نیت کارهای دیگرست و بدین سبب بود که در روزگار رسول - علیه السلام - و صحابه - رضوان الله علیهم اجمعین - هیچ کس را وسوسه نیت نبود، آنکس که این می‌تداند از جهل است.

اصل پنجم

در زکوة است

بدانکه زکوة رکنی از ارکان مسلمانی است، که رسول گفت - علیه السلام - : «بنای مسلمانی بر پنج اصلست: کلمة لا اله الا الله، محمد رسول الله، نماز، زکوة، و روزه، و حج» و در خبرست که: «کسانی که زروسیم دارند و زکوة آن ندهند، هر یکی را داغی بر سینه نهند چنانکه پیشت برون آید، و هر که چهار پای دارد و زکوة ندهد، روز قیامت آن چهار پای را بروی مسلط کنند، تا ویرا سرو^(۲) همی زنند و در زیر پای می‌اندازند، و هر که که همه بروی برفتند و آخر رسید، آن پیشین باز آید دیگر باره، همچنین زیر پای می‌سپرند و می‌روند، تا آنگاه که حساب همه خلاق بکنند» و این اخبار در «صحاح» است: پس علم زکوة دانستن بر خداوند مال فریضه است.

انواع زکوة و شرایط آن

بدانکه شش نوع زکوة واجب فریضه است:

نوع اول

زکوة چهار پایان

و آن شتر و گاو و گوسفندست، اما در اسب و خر و دیگر حیوانات زکوة نیست، و این زکوة بچهار شرط واجب آید:

شرط اول - آنکه علفی نباشد، بلکه بچراگاه برود، تا بروی هؤت^(۳)

(۱) کنجکاو کردن و بدرون کاری فرو شدن . (۲) شاخ کوسفند و گاو و خر آن .

(۳) هزینه خرج .

عبادات

بسیار نرود: اگر در جمله سال چندانی علف دهند که آنرا مؤنتی شهرند، زکوة بیفتد؛

شرط دوم - آنکه یکسال در ملك وی بماند: اگر در میانه از ملك وی بیرون شود زکوة بیفتد، اما نسل و تاج^(۱) مال - اگر چه آخر سال آمده باشد در حساب گیرد، و زکوة واجب آید بتبعیت اصل مال؛

شرط سوم - آنکه بدان مال توانگر باشد، و در تصرف وی بود، اما اگر کم شده باشد یا ظالمی از وی ستده باشد، بروی زکوة نباشد، مگر که جمله هر فایده که از وی حاصل آمده باشد بوی رسد: آنگاه زکوة گذشته واجب آید؛ و اگر کسی چندان که مال دارد و ام^(۲) دارد: درست آنست که بروی زکوة نبود؛ که وی بحقیقت درویش بود؛

شرط چهارم - آنکه نصیبی^(۳) باشد که بدان مقدار توانگر باشد: که از مقدار اذک توانگری حاصل نشود:

اما شتر، تا پنج نشود زکوة واجب نیاید: و در پنج گوسفند واجب آید، و در ده شتر دو گوسفند واجب آید، و در پانزده سه گوسفند، و در بیست چهار، و این گوسفند يك ساله کم نشاید، و اگر بز بود دو ساله کم نشاید، چون بیست و پنج شتر شود، شتری یکساله ماده واجب آید، اگر ندارد دو ساله نر بجای وی بایستد، و تا سی و شش نشود هیچ چیز واجب نیاید، و در سی و شش ماده دو ساله واجب آید، و در چهل و شش ماده سه ساله، و در شصت و یک ماده چهار ساله، و در هفتاد و شش دو ماده دو ساله و در نود و یک دو ماده سه ساله، و در صد و بیست و یک سه ماده دو ساله، و پس از این حساب قرار گیرد: در هر پنجگانه سه ساله ماده، و در هر چهل و یک ماده دو ساله،

اما گاو دروی هیچ چیز واجب نشود تا سی نشود: آنگاه در وی یکساله واجب شود، و در چهل دو ساله، و در شصت دو یکساله، و پس از این حساب قرار گیرد: در هر چهل دو ساله و در هر سی یکساله؛

اما گوسفند: در چهل یکی، و در صد و بیست و یک دو، و در دو بیست و یک سه، و در چهار صد چهار، و پس از این حساب کند، و در هر صدی یکی: و یک ساله کم

(۱) بچه گاو و گوسفند و شتر. (۲) قرض (۳) صدی که چون بآن حد رسد زکوة واجب آید.

رکن اول

نشاید . و چون دو کس گوسفند درهم آمیخته دارند ، و هر دو از اهل زکوة باشند که یکی کافر یا مکاتب^(۱) نباشد - هر دو چون يك مال باشند ؛ تا اگر هر دو چهل بیش نداشتند ، بر هر يك نيم گوسفند واجب آید ، و اگر صد و بیست داشتند هر دو بيم يك گوسفند کفایت بود .

نوع دوم

زکوة معشرات بود

هر کرا هشتصد من گندم بود ، یا جو ، یا مویز^(۲) ، یا خرما ، یا چیزی که قوت^(۳) قومی باشد که بدان کفایت تواند کرد ؛ چون ملك^(۴) و برنج و نخود و باقلی و غیر آن ، عشر^(۵) بروی واجب آید ، و هر چه قوت نبود ؛ چون پنبه و جوز^(۶) و کتان و میوه های دیگر ، در وی عشر نبود . و اگر چهارصد من گندم و چهارصد من جو بود ، لازم نیاید ؛ که نصاب از يك جنس باید که بود ؛ و اگر آب جوی و کاریز^(۷) نباشد ، بلکه آب سد بودهد ، نيم ده يك بیش واجب نیاید ، و نشاید که انگور و رطب^(۸) دهد ، بلکه مویز و خرما دهد ، مگر چنان بود که از مویز نیاید ، آنگاه روا بود . و باید که چون انگور رنگ گرفت ، و دانه گندم و جو سخت شد ، در آن هیچ تصرف نکند ، تا نخست حزر کند^(۹) ، و بداند که نصیب درویشان چندست ، آنگاه چون آن مقدار در پذیرفت و بدانت ، اگر تصرف کند در جمله روا باشد .

نوع سیم

زکوة زر و مسیم است

در دو بیست درهم نقره پنج درم واجب آید . با آخر سال . و در بیست دینار زر خالص نيم دینار ، و آن چهار يك ده يك باشد ، و چندانکه می افزاید هم بدین حساب بود . و در نقره و خنور^(۱۰) زرین و مسیم و ساخت^(۱۱) زر و آن زر که بر ششمین باشد و دوات ، و هر چه روا نباشد داشتن ، در همه واجب آید ، اما پیرایه که روا باشد داشتن مرد و زن را ، در وی زکوة واجب نیاید .

(۱) بنده که با مالک خود قرار کرده است پس از پرداخت بهای خود آزاد شود . (۲) کشمش . (۳) غذا . (۴) دانه ای شبیه نعود - (۵) دود يك . (۶) کردو ، (۷) قناب . (۸) غ - رمای تازه . (۹) تخمین کردن و بدین مقدار و وزن را معین کردن . (۱۰) شمشیر . (۱۱) براق زرین است .

هدایات

نوع چهارم زکوة تجارت است

چون مقدار بیست دینار چیزی بنیت تجارت خرد، و سال تمام شود، همان زکوة نقد واجب آید، و هرچه سود کرده باشد در میان سال، در حساب آید. و آخر هر سالی باید که قیمت مال معلوم کند: آنگاه اگر سرمایه در اصل زبر بوده است یا سیم، هم از آن بدهد، و اگر نقد خریده باشد، از آن نقد که در شهر غالب تر باشد بدهد. و چون متاعی دارد و نیت تجارت کند یا بدان چیزی بخرد، اول سال در نیت زکوة واجب نشود؛ اما اگر نقد بود و نصابی بود، اول سال آن وقت ملك نصاب بود، و هر گاه در میان سال عزم تجارت باطل کند زکوة واجب نشود.

نوع پنجم

زکوة فطر است

هر مسلمانی که شب عید فطریش از قوت خویش و قوت عیال خویش که در روز عید بکاربرد چیزی زیادت دارد - بیرون^(۱) سرای و جامه و آنچه لابد بود - بروی صافی تمام ازان جنس که میخورده است واجب آید: و آن سه من باشد کم سه يك منی. و اگر گندم خورده باشد جو نشاید، و اگر جو خورده باشد گندم شاید، و اگر از هر جنسی خورده باشد، بهترین بدهد؛ و بدل گندم آرد و غیر آن نشاید. بنزد يك شافعی رضی الله عنه، و هر که نفقه وی بروی واجب آید، صدقه فطروی واجب آید. چون پدر و مادر و فرزند و بنده؛ و زکوة بنده مشترك بر هر دو شريك بود؛ و زکوة بنده كافر واجب نبود؛ و اگر زن زکوة خویش دهد شاید، و اگر شوهری دستوری^(۲) او بدهد روا بود. این قدر از احکام زکوة لابد دانستی است، تا اگر بیرون ازین واقعه افتد، بدانند که بیاید پرسید.

کیفیت هدايت زکوة

باید که پنج چیز نگاه دارد در زکوة دادن:

یکی آنکه نیت زکوة فریضه بکند، و اگر و کیلی فرادارد؛ در وقت توکیل^(۳)

(۱) غیر از - بجز (۲) اجازه (۳) وکیل کردن.

رنگ اول

نیت کند، یا رکبیل را دستوری دهد تا بوقت دادن نیت کند، و چون ولی زکوة مال طفل دهد نیت کند.

دوم آنکه چون سالی تمام شد شتاب کند؛ که تأخیر بی‌عذری نشاید؛ و زکوة فطر از روز عید نشاید، تأخیر کردن و تعجیل آن در رمضان روا بود، و پیش از رمضان نشاید و تعجیل زکوة مال در جمله سال شاید، بشرط آن که ستاننده تا آخر سال درویش به‌مانند. اگر پیش از سال بمیرد، یا توانگر شود، یا مرتد^(۱) شود بزکوة دیگر باره بپاید داد.

سوم آنکه زکوة هر جنسی از آن جنس دهد: اگر زر بدهد سیم دهد و گندم بدل جو یا مالی دیگر بمقدار قیمت، بمذهب شافعی روا باشد.

چهارم آنکه صدقه جایی دهد که مال آنجا باشد. که درویشان چشم در مال او دارند، و اگر بشهری دیگر دهد، درست آنستکه زکوة از او بیفتد.

پنجم آنکه زکوة بر هشت قوم قسمت کند، آن مقدار که بود: چنانکه از هر قومی سه‌تن کم نباشد، جمله بیست و چهار بشود، اگر يك درهم زکوة بود بمذهب شافعی واجب بود که بدین همه رساند، و بیست و چهار قسم برابر بکند. آنگاه هر يك قسم میان سه تن قسمت کند، با زیادت چنانکه خواهد، اگر چه برابر نبود. و درین روزگار سه‌قوم کمتر باید: غازی و مؤلفه و عامل زکوة اما فقیر و مسکین و مکاتب و ابن السبیل و وامدار باید: پس هر کسی را زکوة بپانزده کس کم نباید داد - بتزديك شافعی رضی الله عنه - و مذهب شافعی درین دو مسئله دشوار است. آنکه بدل نشاید و آنکه همه باید رسانید و بیشتر مردمان بمذهب ابوحنیفه می‌گیرند درین دو مسئله، و ما امید داریم که بدین مأخوذ^(۲) نباشند انشاء الله تعالی.

پیدا کردن صنف این هشت گروه

صنف اول - فقیرست، و اینکسی بود که هیچ‌چیز ندارد و هیچ کسب نتواند کرد اگر قوت روز تمام دارد و جامه تن تمام دارد فقیر نبود، و اگر قوت يك روز و يك نیمه پیش ندارد، ولی پیراهن دارد بی‌دستار^(۳) یا دستار دارد بی‌پیراهن درویش بود، و اگر کسب

(۱) از دین برگشته - (۲) مسؤل - مورد مواخذه - (۳) دستار چیزی است که سر بنهد. و در انجام مقصود پوشیدنیم‌های غیر از پیراهن باید باشد.

عبادات

بالتواند کرد و هیچ آلت ندارد، درویش بود، و اگر طالب علمست و اگر بکسب مشغول شود از آن باز ماند، درویش بود، و بدین درویشی کمتر یابد - مگر اطفال را - تدبیر آن بود که درویش معیل طلب کنند و حصه^(۱) فقیر از جهت اطفال بدو تسلیم کنند،

صنف دوم - مسکین است. و هر کرا خرج مهم از دخل بیش بود او مسکین باشد، و اگر چه سرای و جامه دارد ولیکن کفایت یکساله ندارد، و کسب او بدان وقانکند، روا بود که چندانی بدو دهند که کفایت سالی تمام شود؛ و اگر فرس و خنوزخانه و کتب دارد، چون بدان محتاج بود مسکین بود، و اگر زیادت از حاجت دارد مسکین نبود؛

صنف سوم - کسانی باشند که زکوة جمع کنند و بدرویش رسانند؛ مزد ایشانرا از زکوة بدهند؛

صنف چهارم - مؤلفه باشند؛ و این محنتی^(۲) باشد که مسلمان شود اگر مالی بوی دهند، و دیگرانرا رغبت افتد که بسبب آن مسلمان شوند؛

صنف پنجم - مکاتب بود؛ و این بندگان باشند که خویشتن باز خرید و بهاء خود بخواجه^(۳) خویش رسانند؛

صنف ششم - کسی بود که وام دارد، که نه بمعصیتی بکار برده باشد، و بدرویش بود، یا توانگر بود ولیکن وام برای مصلحتی کرده باشد که بدان فتنه بنشیند؛

صنف هفتم - غازیانی باشند که ایشانرا از دیوان جامگی^(۴) نبود؛ اگر چه توانگر باشند، ساز راه^(۵) از زکوة بدیشان بدهند؛

صنف هشتم - مسافر که زاد راه ندارد - راه گندری باشد یا از شهر خویش بسفیری رود - بقدر زاد و کرا^(۶) بدو دهند. و هر که گوید: من درویشم یا مسکینم، روا بود که بقول او قرا گیرند، چون معلوم نباشد که دروغ میگوید؛ اما مسافر و غازی اگر بسفرو غزو^(۷) نروند، زکوة از ایشان باز باید ستد؛ اما دیگر صنفها از قول معتمدان^(۸) معلوم شود.

(۱) سهم - قسمت (۲) شخصی بزرگ و معروف و صاحب اسم و رسم. (۳) آقا - ارباب. (۴) حقوق - شهریه (۵) هزینه و خرج سفر. (۶) کرایه. (۷) جنگ. جهاد. (۸) اشخاص درست و طرف اعتماد.

رنگن اول

امرار زکوة دادن

بدانکه همچنانکه نماز را صورتیست و حقیقتی - که آن روح صورت است زکوة همچنین است ؛ و چون کسی سر و حقیقت زکوة نداند ، زکوة صورتی بود بی روح ؛ و سر او سه است :

یکی آنکه خلقی مأمورند بمعصیت و دوستی حق تعالی ، و هیچ مؤمن نیست که نه این دعوی کند ، بلکه مأمورند بدانکه هیچ چیز را دوستر از خدای ندارند ، چنانکه در قرآن همیکوید : « قل ان کان آباءکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تفتشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ ، فترضوا حتی یاتی الله بسامره ، و الله لایهدی القوم الفاسقین (۱) » و هیچ مؤمن نیست که نه دعوی میکند که خدای را از همه چیز دوستدارم ، و پندارد که چنانست : پس بنشانی و برهانی حاجت بود ، تا هر کسی بدعوی بی حاصل مغرور نشود ، پس مال یکیت از محبوبات آدمی ، او را بدین بیازمودند و گفتند : « اگر صادقی در دعوی خود این یک معشوقه خود را فدا کن ، تا درجه خود در دوستی ما بدانی » ، پس کسانی که آن بشناختند بسه طبقه شدند :

طبقه اول صدیقان بودند ، که هر چه داشتند فدا کردند و گفتند : از دوست درم پنج درم دادن کار بخیلان باشد ، بر ما واجب آن بود که همه بدهیم در دوستی دوست ، چنانکه ابو بکر جمله مال بداد ، رسول گفت : « عیال را چه باز نهادی ؟ » ، گفت : « خدای و رسول خدای » ، و عمر یک نیمه بیاورد ، گفت : « عیال را چه گذاشتی ؟ » ، گفت : « نیمی » ، رسول - علیه السلام گفت : « بینکما ما بین کلمتیکما - تفاوت درجه شما همچون تفاوت سخن شماست » ؛

طبقه دوم نیک مردان بودند ، که ایشان مال یکبار خرج نکردند ، و قون آن نداشتند ، لیکن نگاه همی داشتند و منتظر حاجت فقرا و وجوه خیرات بودند ، و خود را با درویشان برابر میداشتند ، و هر قدر زکوة اقتضای نکردند ، و چون درویشان رسیدند

(۱) بگواگر پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنان شما و خوبشان شما و دارائی که به بچک آورده اید ، و بازرگانی که از ناروائی آن می رسید ، و خانه هاییکه بدان بخشود هستید ، از خدا و پیغمبرش و جهاد در راهش بیش شما عزیزترند ، پس چشم براه باشید تا امر خدا برسد : خداوند کسانی را که از حد خارج شده اند راهنمای نخواهد کرد .

عبادات

ایشانرا همچون عیال^(۱) خود دانستند .

طبقه سوم همه مردان^(۲) بودند، که ایشان بیش از آن طاقت نداشتند که از دوست درم پنج درم بدهند، بفریضه اقتصار کردند، و فرمان بدل خوش و بزودی بجای آوردند، و هیچ منت بر درویشان ننهادند، و این درجه^(۳) واپسین است، که هر که از دوستی درم که خدای تعالی بدو دهد، دلش ندهد که پنج درم بفراوان او باز دهد، او را در دوستی حق پس نصیبی نبود، و چون بیش ازین نتواند داد، دوستی او سخت ضعیف^(۴) بود، و از جمله دوستان بخیل باشد .

سوم تطهیر دست از آرایش و نجاست بخل : که بخل در دل چون نجاستی است که سبب ناشایستگی اوست قرب حضرت حق را، چنانکه نجاست ظاهر سبب بعد اوست از نماز، و آن نجاست بخل پاک نشود الا بخرج کردن مال : و بدین سبب زکوة که نجاست بخل را ببرد، چون آییست که بدو نجاست شسته آید . و برای اینست که زکوة و صدقه بر رسول و اهل بیت او حرام است : که منصب ویرا از اوساخ^(۵) اموال مردمان صیانت^(۶) کرده اند .

سوم شکر نعمت اوست، که مال نعمتی است، چون در حق مؤمن سبب راحت دنیا و آخرت باشد، پس چنانکه نماز و حج و روزه شکر نعمت تو است، زکوة شکر نعمت مال است : تا چون خود را بی نیاز بیند بدین نعمت، و مسلمانی دیگر را همچون خود درمانده بیند، با خود گوید : « او نیز بنده خدایست همچون من، شکر آنرا که مرا از وی بی نیاز کرد و او را محتاج من کرد، با او رفقی^(۷) کنم، که نباید که این از من بشی برود . اگر تقصیر کنم . و مرا بصف او گردانند، و او را بصف من .»

پس هر کسی باید که این اسرار بداند تا عبادت او صورت بی معنی نباشد .

آداب و دقائق زکوة دادن

اگر کسی خواهد که عبادت او زنده باشد و بی روح نبود و ثواب او مضاعف باشد، باید که هفت وظیفه نگاه دارد:

(۱) کسی که تهیه وسایل زنده گانی او وظیفه شخص میباشد . (۲) مردان پاک و خالص . (۳) بسیار ضعیف . (۴) کثافتها و چرکها . (۵) نگاهداری . (۶) مدارا و مهربانی .

رکن اول

وظیفه اول آنکه تعجیل کند در زکوة دادن، و پیش از آنکه واجب شود در جمله سال میدهد، و بدین سه فایده حاصل آید:

یکی آنکه اثر رغبت عبادت بر و ظاهر شود؛ که دادن پس از وجوب ضرورت باشد، چه اگر ندهد معاقب باشد، و آن از بیم بود، نه از دوستی و شفقت.

دوم آنکه شادی بدل درویشان رساند بزودی، تا دعا با خلاص تر کنند - که شادی ناگاه بینند - و دعای ایشان حصارى بود از جمله آفات.

سوم آنکه از عوایق^(۱) روزگار ایمن شود؛ که در تأخیر آفات بسیارست، و بود که عایقی افتد و از این خیر محروم ماند، و چون در دل رغبت چیزی پدید آمد بقتیمت باید داشت، که آن نظر را دو جهت بود، و زود بود که ابلیس حمله آورد، فان قلب المؤمن بین اصبهین من اصابع الرحمن^(۲).

یکی را از بزرگان در طهارت جای در دل افتاد که پیرهن بدرویش دهد؛ مریدی را آرزو داد و پیراهن بر کشید و بوی داد، گفت: «چرا صبر نکردی تا بیرون آمدی؟» گفت: «ترسیدم خاطری دیگر در آید که مرا ازین بازدارد».

وظیفه دوم آنکه اگر زکوة بجمله خواهد داد در ماه محرم دهد که اول سالست و ماه حرامست، یا ماه رمضان؛ که وقت هر چند شریفتر، نواب مضاعفتر - رسول - علیه السلام - سخنی ترین خلق بود، و هر چه داشتی میداد، و در رمضان هیچ نگاه نداشتی؛

وظیفه سوم آنکه زکوة در سر دهد و بر ملا^(۳) ندهد، تا از ریا دورتر باشد و باخلاص نزدیکتر بود، که صدقه سر خشم خدای را بنشانند. و در خبرست که: «هفت - کس فردا در سایه عرش باشند؛ یکی از آن امام عادل بود، و یکی صدقه دهنده که دست چپ او خیر ندارد از آنچه دست راست داد، و بنگر که چه درجه بود که با درجه امام عادل برابر بود؛ و در خبرست که: «هر که صدقه در سر دهد، او را در اعمال سر نویسند، و اگر ظاهر دهد در اعمال ظاهر نویسند، و اگر باز گوید که من چنین چیزی کرده‌ام، از هر دو جریده^(۴) محو کنند و در جریده ریا نویسند» و بدین سبب سلف

(۱) مانعها. (۲) پس هر آینه دل مؤمن میان دو انکشت از انکشتان پروردگارست. (۳) آشکارا

(۴) روزنامه - روزنامه عمل.

عبادات

در پنهان داشتن صدقه چندان مبالغت کرده اند که : کسی بودی که نایبناطلب کردی و بر دست او نهادی و سخن نگفتی، که تابنداند که کیست ، و کسی بودی که درویش خفته طلب کردی و بر دست او نهادی و برجاهه او بستى ، که تا چون بیدار شود نداند که داده است ، و کسی بودی که بر راه درویش افکندی، و کس بودی که بو کیل دادی که برساند؛ این همه برای آنکه درویش نداند . اما از دیگری پنهان داشتن مهم تر داشتندی؛ برای آنکه چون بر ملا دهند در باطن پدید آید ، و اگر چه بغل در باطن شکسته شود ریا پرورده گردد ، و این صفات جمله مهلك است ، لیکن بغل بر مثال کژدمی است و ریا بر مثال ماری که وی قویترست ؛ چون کژدم را قوت مار کند تا در قوت مارینفرزاید، از یک مهلك رسته باشد و در دیگری از آن صعبتر افتاده ، و زخم این صفات بر دل چون در گور شود - بر مثال زخم کژدم و مار خواهد بود، چنانکه در عنوان مسلمانى پیدا کردیم؛ پس ضرر آنکه بر ملا دهد از نفع پیش است ؛

وظیفه آنکه اگر بظاهر از ریا ایمن باشد ، و دل خود را از آن پاک کرده باشد ،
چهارم و داند که اگر بر ملا دهد دیگران بدو افتدا کند و رغبتها زیادت شود؛ بر ملا دادن این چنین کس را فاضلتر . و این کسی بود که مدح و ذم مردمان نزدیک وی برابر بود ، و در کارها بعلم حق تعالی کفایت کرده باشد ؛

وظیفه آنکه صدقه حبط^(۱) نگردد اند به منت و وحشت ، قال الله تعالی : « لا تبطلوا صدقاتکم بالئن والاذی » ، و معنی « اذی » آزردن درویش بود ؛
پنجم بدانکه روی ترش کند و پیشانی فراهم کند و سخن بعنف^(۲) گوید، و او را بسبب درویشی و سؤال خواهد دارد و بچشم حقارت بدو نگیرد ؛ و این از انواع جهل و حماقت خیزد ؛

یکی آنکه دشوار بود بدو مال از دست بدادن ، و بدین سبب دل تنگ شود و سخن بزجر گوید ؛ و هر که بدو دشوار بود که درمی بدهد و هزار بار ستاند ، جز جاهل نبود ، و او بدین زکوة ، فردوس اعلى و رضاء باری تعالی خواهد کرد ، و خود را از دوزخ برهاند ، چرا برود دشوار بود ، (اگر بدین ایمان دارد)
 و دیگر حماقت آنکه می پندارد که او را بر درویش شرفست بتوانگری ، خود

(۱) باطل - به دروغته (۲) تهاه نکنید صدقات خود را بامنت گذاردن و آزردن. (۳) درشتی .

دگر اول

ندانند که کسی که بیانصدسال پیش از در بهشت خواهد رفت اوست ، و درجه او بزرگتر ، و نزدیک خدای تعالی شرف و فخر درویش راست نه توانگر را ؛ و نشان شرف او درین جهان آنست که : توانگر را برنج و مشغله دنیا و وزر^(۱) و وبال^(۲) آن مشغول بکرده است ، و نصیب وی از آن همه قدر حاجت بیش نیست ، و بر و واجب کرده است که قدر حاجت بندرویش میرساند ؛ پس بحقیقت توانگر سُخره^(۳) درویش است درین جهان ، و دران جهان بیانصدسال پیش از در بهشت خواهد رفت ؛

و وظیفه آنکه منت نهد ، و اصل منت از جهل است ، و آن صفت دلست ، و آنست که : پندارد که بندرویش نیکویی کرد و نعمتی بدو داد ، درویش زیر دست او شد **ششم** و چون چنین پندارد ، نشان آن بود که چشم دارد که درویش او را خدمت زیادت کند ، و در کارهای وی بایستد و سلام ابتدا کند ، و در جمله حرمتی زیادت چشم دارد ، و اگر در حق وی تقصیری کند ، موجب بیش از آن کند که از پیش کردی ، و باشد که باز گوید که من با وی چنین نیکویی کردم ؛ و این هم از جهل بود . بلکه حقیقت آنست که درویش با او نیکویی کرد که صدقه از او قبول کرد ، و او را از آتش دوزخ برهانید ، و دل او را از نجاست بخل طهارت داد . و اگر حجامی او را رایگان^(۴) حجامت کند منت دارد ؛ چه آن خود سبب هلاک او خواست بود ، بخل نیز در باطن او ، و مال زکوة در دست او ، سبب هلاک و پلیدی اوست ؛ چون بسبب درویش او را طهارت حاصل شد و نجات یافت ، باید که از او منت دارد .

دیگر آنکه رسول صلی الله علیه و آله می گوید : « صدقه اول در دست لطف باری افتد ، پس در دست درویشی » ، پس چون حق زکوة بخدای می دهد ، و درویش نایب خداست در قبض^(۵) حق وی ، باید که از درویش منت دارد ، نه منت بر درویش نهد . و چون در آن سه سر از اسرا زکوة بیندیشد ، بداند که منت نهادن از جهل بود . و برای حذر کردن از منت ، سلف مبالغت کرده اند ، و بر پای ایستاده اند پیش درویش ، و بتواضعی تمام پیش او نهاده اند ؛ آنگاه سؤال کرده اند که از من قبول کن ، و گروهی دست فراموش داشته اند تا درویش برگیرد ، و دست درویش بر زبر بایستد که : « الید العلیا خیر من الید السفلی »^(۶) کسی راستد که منت بر نهد .

(۱) کشیدن بار سنگین (۲) سختی - سنگینی - بدفرجامی - (۳) مسخرو در فرمان .
(۴) مدت و مجای . (۵) گرفتن - سندن . (۶) دست زبرین نیکوتر از دست زیرین است .

عبادات

وعایشه و ام سلمه درویشی را چیزی فرستادندی گفتندی: «یاد گیر تا چه دعا کند»، تا هر دعایی را بدعایی مکافات^(۱) کنند، تا صدقه خالص بماند مکافات ناکرده و طمع دعا بدرویش روا نداشتندی، که گمان بر آن بود که احسانی کرده باشند: و محسن بحقیقت درویش بود که این عهده از تو برگرفت؛

وظیفه آنکه از مال آنچه بهتر و نیکوتر و حلال تر بود آن بدهد، که آنچه بشبیه بود تقریرا نشاید، که او پاکست جز پاک قبول نکند، و قد قال: «ولایتموه و

هفتیم الخیث منه تنفقون و لستم بأخذیه الا ان تقمضوا فیه» یعنی آن چیز که اگر بشما دهند بکراهت ستانید، چرا در نصیب خدای خرج کنید؟ و اگر کسی آنچه بتر بود پیش مهمان نهد، استخفافی تمام بود، چگونگی روا بود که بهترین بخداوند دهد، و بهترین بندگان وی را بگذارد؛ و بهترین دادن دلیل آن بود که بکراهیت می دهد: و هر صدقه که بدل خوشی نبود، بیم آن باشد که قبول نیفتد. رسول علیه الصلوة والسلام گوید: «یک درهم صدقه، باشد که بر هزار سبقت گیرد، و این آن بود که بهترین دهد، و بدل خوشی دهد».

آداب طلب کردن درویشی

بدانکه هر درویش که ز کوة بدو دهی، فریضه از گردن بیفتد اما کسی که تجارت آخرت کند، از راه زیاده رنج دست بندارد. و چون صدقه به وضع بود ثواب مضاعف باشد: پس باید که از پنج صفت یکی طلب کند:

صفت اول آنکه پارسا و متقی بود، «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اعطوا اطامکم الا تقیاء»، گفت: «طعام پیرهیز گران دهید»، بسبب آنکه استعانت^(۲) کنند بدانچه بهتانند بر طاعت خدای، و او شریک باشد در آن طاعت که اعانت^(۳) کرده باشد بر آن. یکی از بزرگان صدقه خود بفقیران دادی و گفتی که: «این قوم اند که ایشانرا هیچ همت^(۴) نیست جز خدای؛ چون ایشانرا حاجتی بود اندیشه ایشانرا کند» شود، و من دلی را با حضرت خدای برم دوستردارم از مراعات صدق که همت او دنیا بود، این سخن جنید را - رحمه الله - حکایت کردند، گفت: «این سخن صاحب - دلیست از

(۱) یاداش دادن . (۲) کمک گرفتن . (۳) کمک کردن . (۴) منظور و همت بود .

رکن اول

اولیاء؛ این مرد بقال بود : مفلس آمد که هرچه درویشات بخریدندی بهانخواستی، چند مالی بدو فرستاد تا با سر تجارت . شود و گفت : «چون تو مرد را تجارت زیان ندارد». **صفت دوم** - آنکه از اهل علم بود، که چون بصدقه او فراغت علم یابد، او در ثواب علم شریک بود؛

صفت سوم - آنکه نهفته نیاز بود که درویشی خود پنهان دارد، و بتجمل زید: «یحسبهم الجاهل اغنیاء من الذمفق»^(۱) این قوم باشند که پرده تجمل بر روی نگاه دارند، و چون صدقه بکسی دهد پرده تجمل نگاه دارد، نه چنان بود که بدرویشی دهد که از سؤال باک ندارد؛

صفت چهارم - آنکه معیل بود یا بیمار بود؛ که هر چند حاجت و رنج بیش بود؛ مزد ثواب بیش بود.

صفت پنجم - آنکه از خویشاوندان باشد : که هم صله رحم باشد و هم صدقه؛ و کسی که با او بیرادری بود - بر دوستی حق تعالی - او نیز بدرجه اقارب باشد . اگر کسی یابد که این همه صفات، یا بیشتر، در او باشد، اولیتر بود، و چون بچنین کسان رساند، همت و اندیشه ایشان و دعاء ایشان او را حصنی^(۲) باشد . و این فایده او را آن وقت بود که بخل از خود بیرون کرده بود و شکر نعمت گزارده بود . و باید که زکوة معلویان نهد، و بکافران نهد، چه این اوساخ مال مردمانست : و علوی بدان دریغ بود و این صدقه بکافر دریغ بود .

آداب ستاننده زکوة

ستاننده صدقه باید که پنج وظیفه نگاه دارد :

وظیفه اول آنکه بداند که حق تعالی چون بندگان خود را محتاج آفرید بمال بدان سبب مال بسیار در دست بندگان نهاد، لیکن گروهی که در حق ایشان زیادت عنایتی بود، ایشانرا از مشغله و وبال دنیا صیانت کرد، و بار و رنج کسب و حفظ دنیا بر توانگران نهاد و ایشانرا فرمود که قدر حاجت بیندگانی که عزیزتر میسرسانند، تا آن عزیزان از بار دنیارسته باشند، و باک همت و یک اندیشه باشند در طاعت حق تعالی، و چون بسبب حاجتی پراکنده همت شوند قدر حاجت از دست توانگران

(۱) کسی که نداند ایشانرا بسبب عفت همی که دارد نواکرمی پندارند . (۲) قلعه ای

عبادات

بدیشان میرسد ، تا بپرکت دعا و همت ایشان کفارتی بود توانگر آنرا: پس درویش آنچه بستاند باید که بران نیت ستاند که بکفایت خود صرف کند . تا فراغت طاعت بیابد ، و قدر این نعمت بدانند که توانگر را سخره وی کرده اند تا وی بعبادت پردازد ، و این چنان بود که ملوک دنیا غلامان خاص خود را که نخواهند که هیچ از خدمت غایب باشند ، نگذارند که بکسب دنیا مشغول شوند ؛

لیکن روستاییان را و بازاریان را که خدمت خاص را نشایند ، سخره ایشان کنند ، و از ایشان خراج و ضربیه ^(۱) می ستانند ، و در جامگی غلامان می کنند و چنانکه مقصود ملك از همه استخدام این خواص بود . مراد حق تعالی از جمله خلق عبادت حضرت ربوبیت است ، و برای این گفت : « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ^(۲) » ، پس درویش باید که آنچه ستاند بدین نیت ستاند ؛ و برای این گفت رسول - صلی الله وسلم - که : « مزد دهنده بیش از مزد ستاننده نیست ، چون ببحاجت ستانده ، و این کسی بود که قصدوی فراغت دین بود .

وظیفه آنکه ستاننده از حق تعالی ستاند ، و ازو بیند ، و توانگر را مسخر شتاسد از جهت وی: که وی را بموکل الزام کرده است تا این بدو دهد ، و موکل وی ایمانی **دوم** است که وی را داده است بآنکه سعادت و نجات او در صدقه بسته است ، و اگر این موکل نبودی يك حبه بکس ندادی ، پس منت از آنست که وی را موکل الزام کرده است . و چون بدانست که دست توانگر واسطه و مسخر است ، باید که او را نیز بواسطه بیند و شکر گوید: « فان من ثم بشکر اناس لم يشکر الله » ^(۳) . که حق تعالی آنکه خالق افعال بندگانش ، بریشان ثنای گوید ، چنانکه گفت : « نعم العبد انه او اب ^(۴) و ^(۵) » : « نه کان صدیقاً نبياً ^(۶) » ، و امثال این : برای آنکه هر کرا واسطه یا خیری گردانید ویر عزیز کرد ، چنانکه گفت : « طوبی لمن خالقه للخیر و یسر الخیر علی یدیه ^(۷) » ، پس قدر عزیزان وی ببايد شناخت ، و معنی شکر این بود ، و باید که ویرا

(۱) مالیات - خراج - جزیه . (۲) و لیا فرید جن و انس دامگر برای آنکه برستش نمایند .

(۳) پس هر آینه آنکس که شکر مردم نکوید ، شکر خدای نخواهد که ت (۴) چه خوب بنده ای بود ، بدوستی که او باز گشت کننده بود [مقصود حضرت ایوب است] . (۵) او بود پیغمبر را متکوی [مقصود حضرت ابراهیم پیغمبر است] . (۶) خوشا بجال کسی که او را برای نیکی آفریدم و نیکی را بدستهای او فراهم ساختم .

رکن اول

دعا گوید و بگوید: «**طهر الله قلبك في قلوب الابرار، وزكي عملك في عمل الاخيار و صلي على روحك في ارواح الشهداء**»^(۱).

و در خبرست که: هر که باشما نیکویی کند مکافات کنید، اگر نتوانید چندان دعا کنید که دانید که مکافات تمام شد، و تماشگر بدان بود که عیب صدقه پوشیده دارد و اندک آن اندک نداند و حقیر نشناسد، چنانکه شرط دهنده آنست که آنچه دهد، اگر چه بسیار بود آنرا حقیر دارد و بچشم تعظیم بدان ننگرد.

وظیفه سوم آنکه هر چه از حلال نباشد نستاند؛ از مال ظالمان هیچ چیز نستاند، و از مال کسی که ربوا دهد، و احتیاط این بکند.

وظیفه چهارم آنکه چندان بیش نستاند که بدان محتاج بود؛ احر بسبب سفری ستاند، بیش از زاد و کرا نستاند؛ و اگر وام دار بود، بیش از آن نستاند، و اگر در کفایت عیال اوده درم بیش نباید، یا زده نستاند، که آن يك درم حرام بود و

اگر در خانه چیزی دارد از قماش و جامه پوشیدنی که زیادت بود. شاید که زکوة ستاند آنکه اگر زکوة دهنده عالم نباشد که از کدام سهم است، بپرسد که این از سهم مساکین می دهی یا از سهم غارم^(۲)، مثلاً تا اگر وی بدان صفت نباشد و مقدار هشت يك زکوة خوبش بوی دهد، نستاند، که بمذهب شافعی جمله

يك تن نتوان داد.

فضیلت صدقه دادن

رسول گفت. صلی الله علیه و آله وسلم: «صدقه دهید. و اگر همه يك خرما بود. که آن درویش را زنده کند و گناه را بکشد؛ چنانکه آب آتش را»، و گفت: «پرهیزید از دوزخ، و اگر همه نیم خرما باشد، و اگر نتوانید بسختی خوش»، و گفت: «هیچ مسلمان از حلال صدقه ندهد، که نه ایزد تعالی آنرا بر دست لطف خود بستاند و می پرورد. چنانکه شما چهار پای خوبش پرورید. تا آنگاه که خرما بی چند^(۳) کوه احد شود» و گفت: «فردا هر کسی در سابه صدقه خوبش بود، تا آنگاه که میان خلق حکم بکنند»، و گفت: «صدقه هفتاد دراز درهای شتر ببندد»، و پرسیدند که: «کدام صدقه فاضلتر؟»،

(۱) با کوزه کند خدای دل ترا در دلهای نیکن، و با کوزه کند عملت را در عمل خوبان، و درود فرستد مردوان تو در روانهای شهیدان (۲) قرخودار (۳) باز آزه.

عبادات

گفت: «آنکه در تن درستی دهی - در وقتی که امیدزندگانی داری و از درویشی ترسی نه آنکه صبر کنی تا جان به خلق رسد، آنکه گویی این فلانرا و آن فلانرا: که آن خود فلانرا شد، اگر تو گویی و اگر نه».

و عیسی - علیه السلام - گفت: «هر که سایلی را تو امید دارد و از در بازگرداند، تا هفت روز مایه که در آن خانه نشوند». و رسول - علیه السلام - دو کار با هیچ کس نگذاشتی بلکه بدست خود کردی: صدقه بدرویش بدست خود دادی، و آب طهارت بشب خود بنهادی و سر پیوشیدی. و گفت - صلی الله علیه و آله - : «هر که مسلمانی را جامه پوشاند، در حفظ خدای می باشد، تا از آن خرقة برومی ماند». و عایشه - رضی الله عنها - پنجاه هزار درم بصدقه بداد، و پیراهن پاره بردوخته بود، که خود را پیراهن نکرد. و ابن مسعود گوید که: «مردی هفتاد سال عبادت میکرد، پس گناه عظیم بروی برفت که عبادت او حبیط شد، پس درویشی بگذشت و يك کرده نان بدو داد؛ آن گناه او بیامرزیدند و عمل هفتاد ساله باوی دادند». و لقمن پسر را گفت: «هر که که گناهی بر تو برود، در پی آن صدقه بده و توبه کن». و عبد الله بن عمر شکر بصدقه بسیار دادی و گفتی: «خدای تعالی میگوید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ (۱)، و خدای تعالی داند که من شکر دوست دارم». و یوسفیان گوید: «هر که خود را بشواب صدقه محتاج تر از آن نداند که درویش را بصدقه، آن صدقه از وی قبول نیافتند». و حسن بصری - رحمه الله علیه - نخاسی (۲) را دید با کنیزکی نیکو، گفت: «بدو درم بفروشی؟»، گفت: «نه»، گفت: «خدای تعالی حور عین را بدو حبه می بفروشد، که ازین کنیزك بسیار نیکوتر آید»، یعنی صدقه.

اصل ششم

دوروزه است

بدانکه روزه رکنی است از ارکان مسلمانی؛ و رسول گفت - علیه السلام - که: «خدای تعالی میگوید: هر نسکویی را بده مکافات کنند، مگر روزه که آن منست

(۱) بنیکی هرگز نرسید، تا آنکه از آنچه دوست دارید بدیگران ببخشید. (۲) فروشنده غلام و کنیز.

رکن اول

خاص ، و جزای آن من دهم ، ، و خدای تعالی گفت : « انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب » - مزد کسانی که صبر کنند از شهوت خود ، در هیچ حساب نیاید ، بلکه از جرد بیرون بود ، ، و گفت - علیه السلام - : « صبریک نیمه ایمانست ، و روزه یک نیمه صبرست » ، و گفت - علیه السلام - « بوی دهن روزه دار ، نزدیک خدای تعالی ، از بوی مشک خوشترست » ؛ خدای تعالی گوید : « بنده من از طعام و شراب برای من دست باز داشته خاص ، جزای او من توانم داد » ، و گفت - علیه السلام - . « خواب روزه دار عبادتست » و گفت علیه السلام - . « چون ماه رمضان در آید ، درهائ بهشت بگشایند و درهائ دوزخ ببندند ، و شیاطین را بند کنند ، و منادی آواز دهد که : یا طالب خیر بیا که وقت نست ، و یا جوینده شر بایست که نه جای نست » . و از عظیمی فضل اوست که این عبادت را بخسود نسبت خاص داد و گفت : « الصوم وانا جزی به (۱) » اگر چه همه عبادات او راست . چنانکه کعبه را خانه خود خوانند ، و اگر چه همه عالم ملک اوست .

وروزه را دو خاصیت است ، که بدان مستحق این نسبت است . یکی آنکه حقیقت او ناخوردنست ، و آن باطن بود ، و از چشم خلق پوشیده باشد ، و ریا را بدو راه نبود ، و دیگر آنکه دشمن خدای تعالی ابلیس است ، و سپاه او شهواتست . و روزه لشکر او بشکند ، که حقیقت روزه ترك شهواتست ، و برای این گفت رسول - علیه السلام - که : « شیطان در درون آدمی روانست چون خون در تن : راه گذر وی بروی تنگ کنید بگرسنگی » ، و عایشه را گفت : « از کوفتن در بهشت هیچ پیاسای » ، گفت : « بیچه » ، گفت : « بگرسنگی » ، و نیز گفت : « الصوم جنة - روزه سپریست » ، و گفت - علیه السلام - : « باب همه عبادات روزه است » . و این همه برای آنست که مانع از همه عبادات شهواتست ، و مدد شهوات سیری است : و گرسنگی شهوات را بشکند .

فزیله روزه

بدانکه شش چیز واجبست :

۱ روزه از آن من است و من پاداش آنرا مدهم .

عبادات

یکی آنکه : اول ماه رمضان طلبد ، تا بروی معلوم شود که بر یست و نه - است یا برسی : و بر قول یکی گواه عدل اعتماد روا بود ، و در عید دو گواه کم - نشاید ، و هر که از معتمدی بشنید - که نزدیک اوراست گوی بود - روزه بر و واجب شد ، اگر چه قاضی بقول او حکم نکند ، و اگر ب شهری دیگر دیده باشند که بشان زده فرسنگ دور تر بود ، برین قوم واجب نبود ، و اگر کمتر بود واجب شود .

فریضه نیت است ، و هر شیئی باید نیت کند و با یاد آورد صکه این روزه رمضانست و فریضه است و اداست ، و هر مسلمان که این با یاد آورد ، خود دل او از نیت خالی نبود . و شب شك اگر گوید که : « نیت کردم که فردا روزه دارم اگر اول ماه رمضان باشد ، آن نیت درست نبود ، تا آن گاه که شك برخیزد - بقول معتمدی - و در شب باز پسین روا بود ، اگر چه در شك بود : که اصل آنست که رمضان هنوز نگذشته است .

و کسی را که در جای تاریک باز داشته باشند ، باندیشه و اجتهاد وقت بجای آورد و بران اعتماد کند ، درست بود . و اگر بشب نیت کند بدانکه چیزی بخورد ، نیت باطل نشود ، بلکه اگر داند که حیض منقطع خواهد شد ، نیت کند و حیض منقطع شود ، روزه درست بود .

فریضه آنکه هیچ چیز بیاطن خود نرساند ، بعمد و بقصد ، و حجامت کردن و سر مه کشیدن و میل در گوش کردن و بنبه در احلیل^(۱) کردن هیچ زبان ندارد که باطن آن بود که قرار گاه چیزی باشد ، چون دماغ و شکم و معده و مثانه ؛ و اگر بی قصد او چیزی بیاطن رسد ، چون مگسی که ببرد ، یا غبار راه یا آب مضمضه که با کام^(۲) جهد ، زبان ندارد ، مگر که در مضمضه مبالغت کند و آب با کلام برد ؛ و اگر بفراوشی چیزی بخورد زبان ندارد ، اما اگر باعداد یا شبانگه بر گمان چیزی خورد ، آن گاه بدانند که پس از صبح بوده است پایش از شام ، روزه قضا باید کرد ؛

فریضه آنکه مباشرت نکند باهل اگر چندان نزدیک کسی کند که غسل واجب آید روزه باطل شود ، و اگر روزه فراوش کرده باشد باطل نشود ؛ و اگر بشب صحبت کند و غسل پس از صبح کند روا بود ؛

(۱) آلت بول کردن (۲) حلق .

رکن اول

- فریضه پنجم** آنکه بهیچ طریق قصد نکند که منی از وجودا شود، و اگر باهل خویش نزدیکی کند نه بصحبت - و برنا^(۱) بود و درخطر انزال^(۲) باشد، چون انزال افتد روزه باطل شود؛
- فریضه ششم** آنکه بقصد قی نکند، و اگر بی اختیار وی او فتد، باطل نشود، و اگر بسبب زکام یا بسبب دیگر آبی منعقد^(۳) از حلق بیرون آورد و بیندازد، زیان ندارد که ازین حذر کردن دشوار بود، مگر که چون بدهان رسد آنگاه بگلو فرو برد این روزه را باطل کند.

صنعتهای روز و نیز شش است

تأخیر سحور و تعجیل افطار بخرما یا آب، و مسواک دست بداشتن پس از زوال و سخاوت کردن بصدقه، و طعام دادن، و قرآن بسیار خواندن، و اعتکاف^(۴) گرفتن خاصه در دهه بازپسین که شب قدر دروست - و رسول علیه الصلوة والسلام - درین ده روز جامعه خواب در نوشتی^(۵) و آزار بر بستی عبادت را، و از اهل بیت او هیچ نیاسودندی از عبادت. و شب قدر، یایست و یکم است، یایست و سه، یایست و پنج، یایست و هفت؛ و این ممکن تراست؛ و اولین آن بود که اعتکاف در این ده روز پیوسته دارد، و اگر نذر کرده است که پیوسته دارد، لازم بود که جز بقضا حاجت بیرون نیاید، و آن قدر که وضو کند در خانه بیش نیست، اگر بنماز جنازه یا عبادت بیماری یا بگواهی یا بتجدید طهارتی بیرون آید، اعتکاف بریده شود؛ و از دست شستن و نان خوردن و خفتن در مسجد باکی نباشد، و هر گه که باز آید از قضا حاجت، باید که نیت تازه کند.

حقیقت و سر روزه

بدانکه روزه بر سه درجه است روزه عوام، و روزه خواص، و روزه خاص الخصاص. اما روزه عوام آنست که گفته آمد. و غایت آن نگاهداشتن فرج و بطن است، و این کمترین درجاتست؛

و اما روزه خاص الخواص بلندترین درجاتست. و آن آنست که دل خود را از اندیشه هر چه جز خدا نیست نگاه دارد و همگی خود بدو دهد، و از هر چه جز اوست

(۱) جوان (۲) فرود آمدن منی. (۳) بسته (۴) در مسجد مانن. (۵) در نوشتن جمع کردن و پیچیدن.

عبادات

بظاهر و باطن روزه دارد، و بهره‌اندیشه کند - جز احدیت حق و آنچه بدو تعلق دارد - این روزه گشاده شود، و اگر در غرض دنیا اندیشد - اگر چه مباح بود - این روزه باطل شود، مگر دنیایی که باور وی باشد در راه دین، که آن از دنیا نبود. تا گفته‌اند که اگر بروز تدبیر آن کند که روزه بچه گشاید، خطایی برو نویسند، که این دلیل آن بود که برزقی که او وعده کرده که بدو خواهد دادن وائق^(۱) نیست: و این درجه اولیا و صدیقانست، و هر کسی بر بالای این نرسد؛

اما روزه خواص آن بود که جوارح خود را از نشایست نگاه دارد، و بر بطن و فرج اقتصار نکند؛ و تمامی این روزه بشش چیز بود:

یکی آنکه چشم نگاهدارد از هر چه او را از خدای مشغول کند، خاصه از چیزی که ازان شهوت خیزد، که رسول - علیه السلام - میگوید: «نظر چشم پیکانی است از پیکانهای ابلیس - بزهر آب داده - هر که از بیم خدای از آن حذر - کند، او را خلعت ایمان دهند، که، حلاوت^(۲) آن در دل خود بیابد». و انس روایت کند که: رسول - علیه السلام - گفت که: «پنج چیز روزه بگشاید: دروغ، و غیبت، و سخن چینی، سوگند بناحق، و نظر بشهوت».

دوم آنکه زبان نگاه دارد از بیهوده و هر چه ازان مستغنی باشد. یا خاموش میبود، یا بقرآن خواندن مشغول شود؛ و مناظره و لجاج از جمله بیهوده‌ها، زبان کار بود. اما غیبت و دروغ - بمذهب بعضی از علما - روزه عوام را نیز باطل کند.

و در خبرست که: «دو زن روزه داشتند، چنان شدند - از تشنگی - که بیم هلاک بود، دستوری خواستند از رسول - صلی الله علیه و سلم - تا روزه بگشایند، قدحی بایشان فرستاد تا در آنجا قی کنند. از حلق هر یکی پاره خون سیاه بر افتاد، مردمان تعجب بماندند، رسول گفت. این دو زن از آنچه خدای تعالی حلال کرده بود روزه فرا گرفتند، بدانچه حرام کرده بود بگشادند، و بغیبت مشغول شدند، و اینچه از حلق ایشان بر آمد گوشت مردمانست که خورده‌اند»؛

سیم آنکه گوش نگاهدارد، که هر چه گفتن نشاید، شنیدن هم نشاید، و شنونده شریک گوینده بود، در معصیت و دروغ و غیبت و غیر آن؛

(۱) مطمئن . (۲) شیرینی .

رنگن اول

چهارم آنکه دست ربای وهمه جوارح نگاه دارد - از ناشایست - ، و هر که روزه دارد و چنین کارها کند ، مثال او چون بیماری بود که از روزه حذر کند و زهر خورد ؛ که معصیت زهرست ، و طعام غذاست که بسیار خوردن او زیان دارد اما اصل او زیان کار نیست ؛ و برای این گفت رسول - صلی الله علیه و سلم - که . «بسیار روزه دار بود که او را از روزه جز گرسنگی و تشنگی نصیب نیست.» ؛

پنجم آنکه بوقت افطار حرام و شبهت نخورد ، و از حلال خالص نیز بسیار نخورد که هر که شب آنچه بروز فوت شده باشد تدارک کند ، چه مقصود حاصل آید ؛ که مقصود از روزه ضعیف کردن شهوات است ، و طعام دوبار یک بار خوردن شهوت را زیادت کند ، خاصه که الوان طعام جمع کنند ؛ تا معده خالی نباشد ، دل صافی کی گردد ؛ بلکه سنت آن بود که بروز بسیار نخسبد ، تا اثر ضعف گرسنگی در خود بیابد ، و چون شب اندک نخورد ، زود در خواب شود و نماز شب نتواند کرد ؛ و برای این گفت - علیه السلام : هیچ وعه^(۱) که پر کنند نزد خدایتعالی دشمن تر از معده نیست ؛

ششم آنکه پس از افطار دل او میان بیم و امید معلق بود ، که نداند که روزه مقبول خواهد بود یا نه .

حسن بصری - رحمه الله - روز عید بقومی بگذشت که می خندیدند و بازی می کردند گفت : خدای تعالی ماه رمضان را میدانی ساخته است تا بندگان او در طاعت وی پیشی جویند ؛ گروهی سبقت گرفتند ، و گروهی باز پس ماندند ، عجب از کسانی که میخندند و حقیقت حال خود نمی دانند ؛ بخدایی خدای که اگر پرده از روی کار بر گیرند مقبولان بشادی خود مشغول شوند و مردودان باندره خود ماتم گیرند ، و هیچ کس بخنده و بازی نپردازد .

پس ، ازین جمله شناسی که : هر که از روزه بنا خوردن طعام و شراب اقتصار کند روزه او صورتی بی روح باشد ، و حقیقت روزه آنست که خود را بمالیکه مانند کنی ، که ایشانرا شهوت نیست اصلاً ، و بهایم را شهوت غالبست ، و ازیشان دورند بدین سبب . و هر آدمی که شهوت او غالب بود در درجه بهایم بود ، و چون شهوت او ضعیف شد شبهتی^(۲) گرفت بمالیکه ، و باین سبب ایشان نزدیک شد . نزدیکی بصفه ، نه بمکان . و مالیکه

(۱) ظرف . (۲) شباهت - همانندی .

عبادات

نزدیکند بحق تعالی: پس او نیز نزدیک گشت. و چون تیمار^(۱) شام تدارك کند و شهوت را تمام مدد دهد از آنچه میخواهد، شهوت قوی گردد، نه ضعیف، و آنچه روح روزه است حاصل نیاید.

اوازم افطار

بدانکه قضا و کفارت و فدیة و امساک واجب آید بافطار درماه رمضان، ولیکن هریکی بجای خود:

اما قضا واجب آید بر هر مسلمان مکاف که روزه بگشاید بعذری یا بی عذری. یا بر حایض و مسافر و بیمار و آبستن، و بر مرتد نیز هم واجب آید، اما بر دیوانه و کودک واجب نیاید؛

و اما کفارت جز بمباشرت یا بیرون آوردن منی بر اختیار واجب نیاید. و کفارت آن بود که بنده آزاد کند، و اگر ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد، و اگر نتواند بسبب ضعف و بیماری - شصت مد طعام بنصت مسکین دهد، و هر مدی منی باشد کم سه یکی^(۲)؛ اما امساک بر کسی واجب بود که بی عذری روزه بگشاید و بر حایض واجب نیاید، اگر چه در میان روز پاك شود، و بر مسافر، اگر چه مقیم گردد، و بر بیمار اگر چه بهتر شود واجب نیاید. و چون روز شك يك تن گواهی دهد که ماه دیده است، هر که نان خورده بود واجب بود که باقی روز همچون روزه داران امساک کند. و هر که در میان روز^(۳) سفر ابتدا کند، نشاید که روزه بگشاید، و اگر روزه گشاده در میان روز بشهر شود، نشاید که بگشاید؛ و مسافر را روزه اولیتر از افطار، مگر که نتواند؛

اما فدیة مدی از طعام باشد که بمسکینی رساند، و بر حامل و مرضع^(۴) واجب بود باقضا بهم، چون روزه از بیم فرزند گشاده باشد، نه چون بیمار که از بیم خود گشاده باشد؛ و بر پیری که بغایت ضعیف بود و روزه نتواند داشت همین قدر واجب آید، بدل قضا؛ و هر که قضا رمضان تأخیر کند تا رمضان دیگر، بهر روزی قضا مدی طعام آید.

(۱) بر ستاری و محافلظت - مقصود اینست که تیمار و زائنه تن را از حیث غذا در خوراك شام تدارك و تلافی نماید (۲) سه يك - ثلث . (۳) طهر . (۴) بچه شیرده .

و گن اول

فصل -

[روزه داشتن در روزهای شریف]

در روزهای شریف و فاضل روزه داشتن سنت است ، آنچه در سال او افتد : روز عرفه^(۱) و عاشورا^(۲) و نه روز اول ذی الحجه و ده روز از اول محرم و جمله ماههای رجب و شعبان است . و در خبر است که : «روزه يك روز از ماه حرام فاضلتر از سی روز از ماههای دیگر ، و يك روز از رمضان فاضلتر از سی روز از ماه حرام» ، و گفت : «هر که پنجشنبه و آدینه و شنبه از ماه حرام روزه دارد ، او را عبادت هفتصد ساله بنویسند ، و ماه حرام چهارست : ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب ، و فاضلترین ذوالحجه است که وقت حج است و در خبر است که : «عبادت در هیچ وقت فاضلتر و دوستتر - نزد خدای - از عشر^(۳)

اول ذی الحجه نیست : روزه يك روز از آن چون روزه يك سال است ، و قیام يك شب چون قیام لیلۃ القدر است» ، گفتند یا رسول الله : «و نه نیز جهاد» ، گفت : «آری ! نه نیز جهاد ، الا که اسب وی کشته شود و خون وی ریخته آید در جهاد» ، و گروهی از صحابه کراهیت داشته اند که همه رجب روزه دارند ، تا با ماه رمضان مانند نبود : بدین سبب يك روز گشاده اند یا زیادت .

و در خبر است که : «چون شعبان به نیمه رسد ، روزه نیست مگر رمضان» ، و در جماعه آخر شعبان بگشادن نیکوست : تا رمضان ازو گسسته شود ؛ اما با استقبال رمضان از آخر شعبان روزه داشتن کراهیت است ؛ مگر که سببی باشد جز قصد استقبال .

اما روزهای شریف از ماه ایام بیض^(۴) است : سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ، و از هفته : دوشنبه و پنجشنبه و جمعه .

اما روزه پیوسته داشتن همه سال جامع بود این همه را ، لیکن پنج روز لابد بود که بیاید گشادن : در روز عید^(۵) و سه روز ایام تشریق^(۶) پس از عید اضحی ؛ و باید که بر خویشتن حجر^(۷) نکند در افطار که آن مکروه باشد : و هر که روزه پیوسته

(۱) نهم ذی الحجه . (۲) دهم ماه محرم . (۳) دهه . (۴) روزهای سفید : مقصود در روزهای از ماه است که ماهیست در شب آنها بیشترین روشنی را دارد که همان سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد . (۵) عید قربان و عید فطر . (۶) خشک کردن گوشت در آفتاب ؛ این عمل در سه روز پس از عید قربان انجام میشود . (۷) منع .

عبادات

نتواند داشتن، یکروز می‌دارد و یکروز می‌گشاید: این روزه داود است علیه السلام - ، و فضل وی بزرگست .

و در خبرست که : «عبدالله بن عمر و بن العاصی می‌رسد از فاضلترین طریقی در روزه ، ویرا بدین فرمود ، گفت ازین فاضلتر خواهم ، گفت ازین فاضلتر نیست ، و دون این آن باشد که روز دوشنبه و پنجشنبه می‌دارد ، تا نزدیک بود - با ماه رمضان بهم بثلاث سال .

و چون کسی حقیقت روزه بشناسد : که مقصود کسر شهواتست و صافی کردن دل ، باید که مراقب دل خود می‌باشد ، و چون چنین باشد ، گاه بود که افطار فاضلتر بود ، و گاه بود که روزه ، و بدین سبب بود که رسول - علیه السلام - گاه روزه داشتی تا گفتندی مگریش نگشاید ، و گاه بگشادی تا گفتندی مگریش نخواهد داشت ، و ترتیبی معلوم نبودی روزه‌وارا ؛ و علما کراهیت داشته‌اند که چهار روز زیادت نگشاید - پیوسته - و این روز عید و ایام تشریح گرفته‌اند که چهار روزست ، برای آنکه بر دوام روزه بگشادن بیم بود که دل سیاه کند و غفلت غالب شود و آگاهی دل ضعیف شود .

اصل هفتم

حج است

بدانکه حج از ارکان اسلام است ، و عبادت عمر است ؛ و رسول گفت علیه السلام : « هر که مرد و حج نکرد ، گو خواهد جهود میر و خواه ترسا ، ، و گفت : « هر که حج کند بی آنکه تن بفسق آلوده کند و زبان به بی‌پوده و ناشایست مشغول دارد ، از همه گناهان بیرون آید ، همچون آن روز که از مادر زاد ، ، و گفت : « بسیار گناهست که آنرا هیچ کفارت نیست ، مگر ایستادن به رفات ^(۱) ، ، و گفت - علیه السلام - : « شیطان رانینند در هیچ روز خوارتر و حقیرتر و زرد روی‌تر از آنکه در روز عرفه ، از بس رحمت که خدای تعالی بر خلق نثار کند ، و از بس کبایر عظیم که در گذارد ، و گفت : « هر که از خانه بیرون آید بر اندیشه حج و در راه بمیرد ؛ تا قیامت هر سالی ویرا مژد حجی و عمره می‌نویسند ، و هر که در مکه بمیرد یا در مدینه ، ویرا نه عرض ^(۲) بود نه حساب»

(۱) جامی است در دوازده میلی مکه ، (۲) رسدگی بکار و حساب .

دکن اول

وگفت: « يك حج مبرور ^(۱) بهتر از دنیا و هر چه در وی است، و ویرا هیچ جزا نیست مگر بهشت » وگفت: « هیچ گناه عظیمتر از آن نیست که کسی بهره بایستد و گمان برد که آمرزیده نیست » .

وعلی بن موفق یکی از بزرگان بوده است، گفت: « يك سال حج کردم، شب عرفه دو فرشته را بخواب دیدم که از آسمان فرود آمدند با جامهای سبز، یکی دیگر راگفت: دانی که امسال حاج چند بودند؟ گفت: ششصد هزار بودند، گفت: دانی که حج چند تن پذیرفتند؟ گفت: نی، گفت: حج شش تن پذیرفتند و بس، گفت: از خواب در آمدم از هول این سخن، وسخت اندوهگین گشتم، و گفتم: من بهیچ حال از این شش تن نباشم، در این اندیشه و اندوه بمشهر الحرام ^(۲) رسیدم و در خواب شدم، همان دو فرشته را دیدم که همان حدیث بایکدیگر گفتند، آنگاه آن یکی گفت: دانی که حق تعالی امشب چه حکم کرده است میان خلق؟ گفت: نی، گفت: بهریکی از آن شش تن صد هزار ببخشید و در کار ایشان کسر، پس از خواب بیدار شدم شادان، و شکر کردم خدایرا تعالی ». و رسول گفت: علیه السلام - که: « حق تعالی وعده داده است که هر سالی ششصد هزار بنده این خانه را زیارت کنند بحج، و اگر کمتر ازین باشند، از مالیکه چندانی بفرستند که این عدد تمام شود، و کعبه را حشر کنند چون عروسی که جلوه خواهد کرد، و هر که حج کرده باشد گردوی گردد، و دست در پردهای وی زند؛ تا آنگاه که در بهشت شود و ایشان با وی در بهشت شوند .

شرایط و ارکان حج

بدانکه هر مسلمانی که حج کند در وقت خویش درست بود، و وقت وی شوال و ذوالقعدة و نه روز از ذوالحجه است تا آنگاه که صبح بر آید روز عید: احرام درین مدت بحج درست بود؛ و پیش ازین اگر بحج احرام آورد عمره باشد و حج كودك همیز درست بود؛ و شیرخواره را ولی از وی احرام آورد ^(۳) و بعرفات برد و بسعی ^(۴) و طواف ^(۵) ببرد درست بود: پس شرط درستی حج مسلمانی وقت بیش نیست؛

(۱) حجی که آمیخته بگناه نیست معمول . (۲) مقامی است بین منی و عرفات . (۳) احرام: داخل شدن در کاری است که بعضی از حلالها را بر شخصی حرام میسازد . (۴) دویدن (از اعمال حج است) . (۵) گرد چپزی گشتن (از اعمال حج)

عبادات

اما شرط آنکه از حج اسلام بیفتد و فریضه گذارده شود پنج است : مسلمانان و آزادی و عقل و بلوغ و آنکه در وقت احرام آورد : اگر کودک احرام آورد و بالغ شود . پیش از ایستادن به رفات ، یا بنده آزاد شود . پیش ازین - کفایت بود از حج اسلام ، و همین شرایط نباید تا فرض عمره بیفتد ، الا وقت : که همه سال وقت عمره است .

اما شرط آنکه از کسی دیگر حج کند بنیابت ، آن بود که نخست حج فرض اسلام گزارده بود : اگر پیش از آن از دیگری نیت کند ، از وی افتد نه از آن کس . و پیشین حج اسلام بود ، آنگاه قضا ، آنگاه نذر ، آنگاه نیابت ، و برین ترتیب افتد : اگر چه نیت بخلاف این کند .

اما شرط وجوب حج : اسلام است و بلوغ و عقل و آزادی و استطاعت . و استطاعت دو نوع است : یکی آنکه توانا بود که خود حج کند بتن خویش ، و این سه چیز بود : یکی آنکه بتن درست بود ؛ دیگر آنکه راه ایمن بود . و بر راه دریای خطرناک و دشمنی که از وی بیم مال یا تن بود نباشد ، و دیگر آنکه چندانی مال ندارد که نفقه رفتن و آمدن را بس بود و نفقه عیال را تابا آید . پس از آنکه همه و امها گزارده باشد . و باید که ستور دارد و پیاده رفتن لازم نیاید . اما نوع دیگر آنست که بتن خویش نتواند : که مفلوج بود یا بر جای مانده بود چنانکه امید بهتر شدن نبود الا بنادر . و استطاعت وی بدان بود که چندان مال ندارد که نایبی بفرستد تا حج وی بکند و مزد وی بدهد ؛ و اگر پسر وی درین پدر که از وی حج کند رایگان ، بر وی لازم آید که دستوری دهد : که خدمت پدر شرف باشد ، و اگر گوید ^(۱) که من مال بدهم تا کسی را اجارت گیری لازم نیاید قبول کردن : که در قبول مال منت بود ، و اگر بیگانه از وی حج خواهد کرد لازم نیاید منتی پذیرفتن . و چون استطاعت حاصل شد باید که تعجیل کند ، پس اگر تأخیر کند روا باشد ، اگر توفیق یابد که سال دیگر بکند . اگر تأخیر کند و بمیرد . پیش از حج عاصی بود ، و از ترکه ^(۲) وی حج کنند بنیابت وی . اگر چه وصیت نکرده باشد : که این وامی گشت بر وی . عمر رضی الله عنه . گوید که : « قصد آن خواستم کرد تا بنویسم که هر که مستطیع باشد در شهرها و حج نکند از وی گزیدی ^(۳) همی ستانید » .

(۱) مقصود اینست که پسر گوید . (۲) آنچه از مرده میماند . میراث . (۳) خراج - جزیه مالیات .

رکن اول

ارکان حج

بدانکه ارکان حج که بی آن درست نیاید پنج است : احرام و طواف پس از وی سعی و ایستادن به رفات و معوی ستردن ، بربك قول .

و واجبات حج که اگر از آن دست بردارد حج باطل نگردد ، ولیکن گوسفندی کشتن لازم آید ، شش است : احرام آوردن در میقات ^(۱) : اگر از آنجا درگذرد بی احرام ، گوسفندی واجب آید ، و سنگ انداختن ، و صبر کردن به رفات تا آفتاب فرو شدن ، و مقام کردن شب بمزد لقه ^(۲) و همچنین بهنا ^(۳) و طواف وداع ؛ اندرین چهار باز پسین بک قول دیگر است : که گوسفند لازم نیاید - چون دست بردارد - لیکن سنت بود .

و اما جوه گزاردن حج سه است : افراد قران و تمتع :

و افراد فاضلتر : چنانکه حج اولاً تنها بگذارد ، چون تمام شود از حرم بیرون آید ، احرام عمره آرد آنگاه عمره بکند . و احرام عمره از چهار ذمه فاضل تر از آنکه از تنهیم و از تنهیم فاضلتر از آنکه از حدیبیه و ازین هر سه جای سنت است ؛ اما قران آن بود که گوید : « لبیک بحجة و عمره ^(۴) » تا به يك بار ببرد و محرم ^(۵) شود و اعمال حج بجای آورد پس ، و عمره در وی مدرج ^(۶) شود ، چنانکه وضو در غسل ، و هر کس چنین کند بروی گوسفندی واجب آید ، مگر آنکه مکی بود ، که بروی واجب نیاید : که میقات وی خود مکه است ؛ و هر که قران کند ، اگر پیش از وقوف ^(۷) عرفه طواف در سعی کند ، سعی محسوب بود از حج و عمره ، اما طواف پس از وقوف بعرفه اعادت باید کرد که شرط طواف رکن آنست که پس از وقوف بود ؛

و اما تمتع آن بود که چون بمیقات رسید بعمره احرام آورد ، و بمکه تحلل ^(۸) کند ، تا در بند احرام نباشد ، آنگاه به وقت حج هم بمکه احرام حج - بیاورد ، و بروی گوسفندی واجب آید ، اگر نتواند سه روز روزه دارد - بیس از عید اضحی ^(۹) پیوسته یا پراکنده ، و هفت روز دیگر چون به وطن رسید و در قران نیز چون گوسفند

(۱) جایی که از آنجا احرام شروع میشود (۲) همان مشرف الحرام است . (۳) جایی است نزدیک مکه . (۴) بار خدایا آماده حج و عمره عسقم . (۵) کسی که وارد احرام میشود (۶) گنجد . (۷) ایستادن . (۸) کشودن احرام . (۹) عید قربان

عبادات

ندارد همچنین ده روز روزه دارد. و تمتع بر کسی واجب شود که احرام عمره در شوال یا در ذوالقعدة یا عشر ذوالحجه آرد، تا زحمت کمتر بود حج را، و احرام حج از میقات خودش بیفکننده بود، پس اگر مکی بود یا غریب بود در به وقت حج بمیقات آید یا با مثل مسافت وی، گوسفندی بروی واجب نیاید.

اما **محظورات** ^(۱) حج شش است:

یگی جامه پوشیدن، که این حرام است: پیراهن و موزه و شلوار و دستار نشاید، بلکه از او **وردا** ^(۲) و نعلین باید، اگر نعلین نیابد کفش روا بود، و اگر از او نباشد شلوار روا بود، و هفت اندام بازار پیوشد روا بود، مگر سر؛ وزن را روا بود جامه داشتن بر عادت - مگر روی، باید که نباشد - و اگر در محل ^(۳) و مظله ^(۴) باشد روا بود؛

دوم آنکه بوی خوش بکار ندارد: اگر بکار دارد یا جامه در پوشد، گوسفندی واجب آید؛

سیم موی نستر دو ناخن باز نکند، که اگر بکند گوسفندی واجب آید، و گر ما به و فصد ^(۵) و حجامت و موی فروگشادن - چنانکه کنده نیاید - روا بود.

چهارم جماع نکند، اگر بکند شتری یا گاو یا هفت گوسفند واجب آید، حج تباہ نشود.

پنجم مقدمات مباشرت چون بر ماسیدن زن و بوسه دادن نشاید، و هر چه طهارت بشکند از ملامت، در وی گوسفندی واجب آید، و در استمناء ^(۶) همچنین، و غغد تکاح نشاید محرم را، و اگر بکند درست نبود، ولیکن چیزی لازم نیاید.

ششم صید کردن نشاید، مگر از آب: اگر صیدی را بکشد، مانند وی واجب آید از شتر یا گاو یا گوسفند، تا بچه چیز بهتر ماند.

کیفیت حج

بدانکه صفت اعمال حج از اول تا آخر بیاید دانست، فرایض و سنن و آداب بهم آمیخته، چنانکه سنت است، که هر که عبادت نه بعبادت کند، سنت و ادب و فریضه همه نزدیک وی برابر بود. که بمقام محبت که رسد بنو اافل و سنن رسد، چنانکه رسول گفت

(۱) چیزهای حرام و ممنوع (۲) عبا - جبه (۳) نعت روان چهاره (۴) پادروخیسه - سایه بان .
(۵) خون گرفتن یا رک زدن . (۶) وسایل خارج شدن منی فراهم آوردن .

دکن اول

علیه السلام - که : «حق تعالی میگوید : بندگان من بمن هیچ تقرب نکنند بزرگتر از گزاردن فریضهء من ، و آنکه بنده بود نیاساید هیچ از تقرب کردن بنوافل و سنن ، تا بدان درجه رسد که سمع و بصر و دست و زبان وی من باشم : بمن شنود ، و بمن بیند ، و بمن گیرد ، و بمن گوید» . پس مهم باشد آداب و سنن عبادات بجای آوردن ، و در هر جایی نگاه باید داشت :

اول آداب راه و ساز آن

باید که اول که عزم حج کند توبه کند ، و مظالم^(۱) باز دهد ، و وامها بگزارد ، و عیال و فرزندان و هر کرا بروی نفقه است نفقات بدهد ، و وصیت نامه بنویسد ، و زاد راه از وجهی حلال بدست آورد و از شبیهت^(۲) حذر کند : که اگر حج بمال باشد بهت کند بیم آن بود که ناپذیرفته بود ، و چندان ساز بسازد که با درویشان رفیق بتواند کرد در راه ، و پیش از بیرون شدن سلامت راه را چیزی صدقه دهد ، و شتری قوی بکرا گیرد ، و هر چه بر خواهد گرفت جمله بمکاری^(۳) نماید^(۴) تا بکراهت نباشد ، و رفیقی بمصالح بدست آورد ، که سفر کرده بود در دین و مصالح راه یار بود ، و دوستان را وداع کند و از ایشان دعا خواهد و با هر یکی گوید : «استودع الله دینک و امانتک و خواتیم عملک^(۵)» ، و ایشان با وی گویند : «فی حفظ الله و کفنه ، زودک الله التقوی و جنبک الردی و شرفک نیک و وجهک للخیر اینما توجهت^(۶)» ، و چون از سرای بیرون خواهد آمد ، نخست دو رکعت نماز کند - در رکعت نخستین قل یا ایها الکافرون ، و در دوم قل هو الله احد برخواند با فاتحه - و بآخر بگوید : «اللهم انت الصاحب فی السفر و انت الخلیفة فی الاهل و المال و الولد ، احفظنا و ایاهم من کل آفة . اللهم انا نسألك فی مسیرنا هذا البر و التقوی ، و من العمل ما ترضی^(۷)» ، چون بدر سرای رسد بگوید : «بسم الله ، تو کلت علی الله ، لا حول و لا قوة الا بالله . اللهم بک انتشرت و علیک تو کلت و بک اعتصمت و الیک توجهت . اللهم زودنی التقوی ، و اغفر لی ذنوبی

(۱) چیزهایی که بنا روا گرفته شده . (۲) مالی که سلال و حرام آن همین است

(۳) کرایه دهنده حیوان . (۴) بودن لشان دادن (۵) بعد از بسیارم کیش . و و امانت و و فرجام کار ترا . (۶) در نگاهداری و پناه خدا ، توشه دهد خدا برا از برهبر کاری و دور دارد ترا از بیماری و گناهات بیامرزد و بهر جا رو کنی نیکی پشت آورد . (۷) خدایا او یار سعری و جانشین در بستگان و دارایی و فرزندی نما و آثار از هر بلا نگاه دوز . خدایا درین راه گذر ایکی و برهبر کاری را از تو میخواستیم ، و از عمل آنچه را که تویستی .